فاجعه

هولوکاست

تالیف: **منشه امیر**

تهیه شده برای :

کتابهای رایگان فارسی

http://persianbooks.blogspot.com

فهـــرســـت مطـــالـــب

بخش نخست - یهودیان اروپا پیش از جنگ جهانی دوم
در ایـن بخـش مـی خـوانیم کـه یهودیـان چگونـه در اروپـا مـستقر گردیدنـد و خـدمات گرانبهائی به فرهنگ و علـم و صـنعت آن سـرزمینها انجـام دادنـد، ولـی همیـشه مـورد تعقیب و آزار فتنه گران و فرصت طلبان مذهبی و غیر مذهبی قرار داشتند.

بخش دوم - قدرت یابی حکومت نازی
در این بخش توضیح داده می شود که چگونه هیتلر با استناد به یک کتاب جعلی که در روسیه تزاری علیه یهودیان انتشار یافته بود، و با افتراهای تبلیغاتی دیگر کوشـید افکـار عمومی آلمان را علیه یهودیان تحریک کند و چگونه با بهره گیری از ساختار دموکراسـی آلمان به قدرت رسید.

بخش سوم - یهود ستیزی در نازیسم
در این بخش می خـوانیم کـه یهودیـان بـا آنکـه کمتـر از یـک درصـد از جمعیـت آلمـان را تشکیل میدادند، چه نقش مهمی در فرهنگ و علوم و تمـدن آن کـشور داشـتند. ولـی هیتلر با شیوه های تبلیغاتی شیطانی کوشید تنفر مردم آلمـان را نـسبت بـه یهودیـان برانگیزد.

بخش چهارم - آلمان، خاستگاه نژاد پرستان
در این بخش می بینیم که چگونه هیتلر با تدوین قوانین تبعیض نژادی علیه یهودیـان، و در تحکیم پایه های قدرت خـود و بازگردانـدن افتخـار کـاذب بـه ملـت آلمـان، از همکـاری بسیاری از شخصیتهای علمـی و اجتمـاعی کـشورش برخـوردار شـد و حتـی توانـست رهبران چند کشور دیگر را نیز با امضای پیمان دوستی فریب دهد.

بخش پنجم - ۱۹۳۸، سال سرنوشت
در این بخش تعریف شده که چگونه هیتلر یهود آزاری خـود را گـام بـه گـام پـیش بـرد و یهودیان از همه حقوق مدنی محروم شدند و تنها در یک شب به فروشگاههای یهودی و کنیساها و مراکز یهودی حمله بردند و آنها را به آتش کشیدند.

بخش ششم - جهان دروازه های خود را می بندد
در همان سالهائی که یهودی ستیزی هیتلر به اوج خـود رسـیده بـود، و حکومـت نـازی اموال یهودیـان را مـصادره کـرده و آنـان را از همـه حقـوق خـویش محـروم سـاخته بـود، بـسیاری از کـشورهای "آزاد" جهـان دروازه هـای خـود را بـه روی یهودیـان آواره ای کـه دنبال پناهگاه می گشتند، بیرحمانه بستند.

بخش هفتم - آغاز جنگ جهانی دوم
هیتلر پس از آنکه سر رهبران اروپائی کلاه گذاشت، جنگ جهـانی دوم را آغـاز کـرد و از آن هنگام، ماموران آلمانی به هر کشور اشغال شده اروپائی که می رسیدند بـه جمـع آوری یهودیان و انتقال آنها به بازداشتگاهها می پرداختند، آنان را تحقیر میکردنـد، خانـه هایشان را به آتش می کشیدند و اموالشان را به غارت می بردند.

بخش هشتم - سرنوشت یهودیان اروپا و آفریقای شمالی
ارتش آلمان نازی به سرعت در اروپا پیش رفت و بخشهای بزرگی از شرق و غرب آن را به تصرف درآورد. در حالی که در کشورهای عربی یهودستیزی ضعیف تـر بـود، ولـی در آن سـرزمینها نیـز یهـودآزاری بـه اوج رسـید و حتـی یهودیـان شـمال آفریقـا نیـز هـدف سلسله محدودیتها و تعقیب و آزارها قرار گرفتند.

بخش نهم - «گتوها» (Ghetto - محله یهودیان)
نازیها هر شهر و روستای یهودی نشین را که اشغال می کردند، یهودیان را در ناحیه بسیار کوچک و محدودی متمرکز می ساختند تا هم بتوانند اموال آنها را مصادره کنند و هم آنان را از کار و زندگی باز دارند و توسری خورده و ذلیل کنند و همچنین نگذارند که یهودیان از طریق تماس با مردمان مناطق اشغالی، علیه آلمان نازی به پیکار بپردازند.

بخش دهم - حمله به اتحاد جماهیر شوروی
اشغال بخشهای وسیعی از غرب اتحاد شوروی و سرزمینهای تحت فرمان آن کشور فاجعه کشتار یهودیان را دو چندان ساخت، زیرا بیشترین شمار یهودیان اروپا در این سرزمینها می زیستند. آلمانها برای کشتار این یهودیان نگون بخت، از همکاری حریصانه و مشتاقانه برخی اهالی بومی نیز برخوردار شدند.

بخش یازدهم - راه حل نهائی (کنفرانس وانزه)
حکومت آلمان هیتلری از سرعت کشتار یهودیان در سرزمینهای اشغالی راضی نبود و از این رو در سال ۱۹۴۲ کنفرانسی با شرکت مقامات ارشد نازی در نقطه ای به نام وانزه در حومه برلین برپا شد که کشتار یهودیان را به صورت ماشینی درآورد و حدود یازده میلیون نفر یهودیان مناطق تحت اشغال را هرچه زودتر نابود سازد.

بخش دوازدهم - اردوگاههای مرگ
اردوگاههای مرگ که پس از تصویب طرح وانزه برپا گردید، در واقع کارخانه های بزرگ و مجهز آدم کشی بود: زنان و مردان و کودکان یهودی را از سراسر اروپا با قطار به این اردوگاههای مرگ می آوردند، آنها را دسته دسته به حمامهای گاز خفه کننده می فرستادند و سپس جسد بی جانشان را وارد کوره های آدم سوزی میکردند.

بخش سیزدهم - قیام یهودیان گتوی ورشو
با آنکه آلمان هیتلری با انواع ترفندهای شیطانی می کوشید انتقال یهودیان به اردوگاههای مرگ و کشتار آنان را پنهان نگاه دارد، گروهی از جوانان یهودی در گتوی ورشو که از این طرح اهریمنی آگاه شده بودند، به یک قیام مسلحانه دست زدند و حماسه ها آفریدند. در بسیاری دیگر از نواحی تحت اشغال نازیها نیز عملیات قهرمانی علیه جنایتکاران هیتلری انجام گرفت.

بخش چهاردهم - سکوت دنیا در برابر قتل عام یهودیان
در دوران اولیه به قدرت رسیدن هیتلر که علنا به آزار یهودیان و لغو حقوق شهروندی آنان می پرداخت، دنیا نسبت به ستمگریهای او سکوت کرد. ولی این بی اعتنائی در اوج دوران یهودی کشی در اردوگاههای مرگ آلمان هیتلری نیز ادامه یافت و ارتشهای متفقین برای نجات یهودیان نگون بخت کوچکترین تلاشی نکردند.

بخش پانزدهم - مبارزه پارتیزانی یهودیان
یهودیان گوسفندوار و با پای خود به قتلگاه نرفتند، بلکه در هر فرصت و با دست خالی در برابر عمال نازیها مقاومت کردند. شوربختانه، حتی برخی پارتیزانهای ضد نازی و اهالی روستاهای جنگلی یهودستیز بودند و رزمندگان یهودی را به آلمانها تسلیم میکردند و یا خودشان آنها را به گلوله می بستند و کشتن یهودی را از مبارزه با اشغالگران نازی مهم تر می دانستند.

بخش شانزدهم - دوستداران بشریت
در آن دوران شرم آوری که برخی یهودستیزان لهستانی و کشورهای دیگر، برای کشتن یهودیان به ارتش آلمان نازی یاری می رساندند، افراد انسان دوست و

نیکوکاری نیز در میان اهالی آن کشورها وجود داشتند که با به خطر انداختن جان خود می کوشیدند شماری از یهودیان نگون بخت را نجات دهند. اسرائیل از این دوستداران بشریت تجلیل کرده است.

بخش هفدهم – ایرانیان انسان دوست

با تسلط هیتلر بر آلمان، تبلیغات نازی در ایران نیز آغاز شد که بستر نسبتا راحتی یافت، زیرا ملایانی بودند که به نام دین مردم را علیه یهودیان تحریک کرده و آنان را نجس می خواندند. آلمان نازی نیز با این استدلال که ایرانیان هم از نژاد آریائی هستند می خواستند آنان را به سوی خود بکشاند. ولی ایرانیان انسان دوستی نیز بودند که به نجات یهودیان پرداختند.

بخش هیجدهم - پایان فاجعه

هیتلر قول داده بود که نظام نژادپرست و یهودستیز او یک هزار سال دوام آورد، ولی از همان اوانی که ارتش ایالات متحده به جنگ پیوست، سرنوشت آلمان هیتلری رقم خورد و شکست آن حتمی شد. ولی ماموران ناانسان هیتلری، حتی تا آخرین روز شکست و تسلیم، همچنان با شتاب و اشتیاق به یهودی کشی ادامه می دادند.

بخش نوزدهم – آغازی دیگر

با پایان جنگ جهانی دوم، از میان هشت میلیون نفر یهودیان کشورهای اشغال شده، تنها دو میلیون نفر توانسته بودند خود را نجات دهند که حدود ۳۰۰ هزار نفر آنان از بازماندگان جنگ و اردوگاههای مرگ نازی بودند. علیرغم این مصیبت بزرگ، هنوز بسیاری از کشورها دروازه های خود را همچنان به روی این مصیبت زدگان بسته بودند. حدود ۷۰ هزار نفر توانستند خود را به خاک پدری (اسرائیل) برسانند.

بخش بیستم - جنایت و مجازات

بلافاصله پس از پایان جنگ و برای نخستین بار در تاریخ بشری، یک دادگاه بین المللی برای محاکمه جنایتکاران جنگی برپا گردید که در آن بیش از ۳۱ هزار نفر از جنایتکاران محاکمه شدند. ولی دهها هزار تن نیز توانستند بگریزند که یکی از آنها «آدولف آیشمن» بود که اسرائیل او را در آرژانتین دستگیرکرد و پس از محاکمه، او را به سزای اعمالش رساند.

بخش نخست
یهودیان اروپا
پیش از جنگ جهانی دوم

حدود دو هزار سال پیش، هنگامی که بیت المقدس یهود(خانه خدا- نیایشگاه مرکزی یهودیان در اورشلیم) در اثر هجوم دوباره بیگانگان ویران گردید و یهودیان در سراسر جهان پراکنده شدند، گروهائی از آنان در سرزمینهای وسیع اروپا ساکن گردیدند که در طول قرون و اعصار برشمار آنان افزوده شد- تا آنجا که در قرن های هفدهم تا بیستم اروپا بصورت مرکز اصلی اقامت یهودیان در جهان درآمد.
یهودیان که همه جا مورد آزار و تبعیض قرار داشتند، ناچار بودند پیشه هائی را برگزینند که به آنها امکان داده شود هنگامی که مورد خطر قرار گرفتند و یا حکم اخراج آنان از شهر یا کشوری صادر شد، بتوانند در کمترین زمان وسائل خود را جمع کرده و راهی سرزمین دیگری شوند.

یهودیان اروپا در اوائل قرن بیستم زندگی مرفهی داشتند و به دانش و پزشکی و تجارت می پرداختند

این واقعیت تلخ موجب شد که یهودیان اروپا نتوانند به کارهای کشاورزی و یا مشاغل مشابه بپردازند. ولی در عین حال، یهودیان بعنوان یک اقلیت مظلوم که قادر به دفاع از خود نیست، برای آنکه بتوانند در جوامع نامهربان دوام آورند، به تحصیل علم پرداختند و برخی به مشاغلی چون معلمی، زرگری و پیله وری روی آوردند. در طول قرنهای متمادی، یهودیان در بسیاری از کشورها در شمار بهترین پزشکان، موسیقیدانان، اقتصاددانان، بانکداران، دانشمندان و متفکرین بودند و برخی از آنان مورد توجه و حمایت حاکمان محلی قرار میگرفتند- که این امر به یهودیان امکان میداد از امنیت نسبی، برای مدتی محدود برخوردار شوند.
این واقعیت که یهودیان اروپا حاضر نبودند باور دینی خود را ترک گویند و مسیحی شوند، همراه با واقعیت دیگری که یهودیان در هر جامعه ای میکوشیدند از بهترین ها باشند و به جامعه بشریت خدمت کنند و در عین حال زندگی مرفهی برای خویش برپا

سازند، مورد حسادت، بغض و خشم حاکمان و فتنه جویانی قرار میگرفت که نفع شخصی آنها ایجاب میکرد به بهانه دینی و یا هر بهانه دیگری آشوب بپا کنند و اهالی را علیه یهودیان بشورانند تا بتوانند بر مال و منال آنان مسلط گردند، برخی را به قتل برسانند و بعضی را از آن سرزمین اخراج کنند.
یهودستیزی، در باور مسیحیت (با این ادعای دروغین که یهودیان مسؤول به صلیب کشیدن حضرت عیسی مسیح بوده اند) ریشه ای عمیق و دیرینه دارد. کشیش های مسیحی که قادر نمیشدند یهودیان را با وعده های مالی و یا فشارهای روانی به دین مسیح ملحق کنند، هرازگاهی علیه آنان به توطئه گری می پرداختند و موجب کشتار این انسان های بیدفاع میشدند.
در قرن نوزدهم و در سالهای نخستین قرن بیستم، از آنجا که آرامش نسبی در کشورهای اروپائی برقرار گردیده بود و یهودیان از بخشی از حقوق انسانی برخوردار شده و موقعیتی تقریبا برابر با دیگر شهروندان اروپائی کسب کرده بودند (با آنکه باورهای یهودستیزانه هنوز بشدت رواج داشت)، یهودیان توانستند از نظر شغلی و تأمین رفاه خانوادگی به امکاناتی دست یابند که در قرون وسطی از آن محروم بودند.
با اینهمه در برخی سرزمین ها و بویژه در روسیه تزاری و کشورهای شرق اروپا (به ویژه لهستان) هنوز یهودی کشی در ابعاد گسترده رواج داشت و برخی حاکمان و کشیشان کلیسا تنفر نسبت به یهودیت و یهودیان را بشدت دامن میزدند.
علیرغم چنین حال و هوائی، یهودیان نه تنها توانستند در بسیاری موارد، زندگی مرفهی برای خود تأمین کنند، بلکه این رفاه نسبی به آنها امکان داد زاد و ولد بیشتری کنند و بر جمعیت آنان در اروپا افزوده شود.
در اروپای شرقی، یهودیان معمولا در آبادیها و شهرکهائی میزیستند که اکثریت قریب به اتفاق جمعیت آن یهودی بودند. آنان به زبان «ییدیش» (مخلوطی از زبانهای عبری، آلمانی قدیم و واژه های محلی) سخن می گفتند و در میان خود داد و ستد میکردند و با جوامع خارج از شهرک یا آبادی خود معمولا تماس چندانی نداشتند.
آنها نه تنها از نظر زبان، بلکه از لحاظ شیوه لباس پوشیدن و چهره و سیمای خود، با دیگر اهالی آن سرزمین ها متفاوت بودند و بر فراگیری دانش و اندوختن علم و هنر بسیار تأکید میکردند- و این در حالی که درصد بزرگی از اهالی غیریهودی آن سرزمینها بیسواد بودند و شاید بر یهودیان خشم می گرفتند.
در اواسط قرن نوزدهم و با برقراری امنیت نسبی و اعطای حقوق انسانی بیشتری به یهودیان، جوانان آبادیها و شهرکها را ترک گفتند، در شهرهای مرکزی اروپا ساکن شدند و با استفاده از تکنولوژی جدید جهانی به تأسیس کارخانه و کارگاه پرداختند و یا شرکت های بازرگانی فعالی برپا کردند. ولی در کنار قشر کوچک سرمایه داران و دانش اندوختگان یهودی، قشر بسیار بزرگتری از پرولتاری یهودی بوجود آمد که در فقر می زیست.
کشتارهای خونینی که در سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ در برخی سرزمینهای اروپای شرقی علیه یهودیان رخ داد، و سپس در ابعاد گسترده و وسیع تری در سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ تکرار شد، موجب گردید که یهودیان برای بدست آوردن امنیت بیشتری رهسپار کشورهای اروپائی غربی شدند و پس از آن به سوی «قاره جدید» روی آورند.
در آستانه جنگ جهانی اول، مهاجرت گسترده یهودیان اروپای شرقی به ایالات متحده و کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی آغاز گردید.
یهودیان در آلمان و فرانسه، به علت آزادی نسبی در آن کشورها، در مقایسه با یهودیان اروپای شرقی، به ویژه به علت جنگهای خونینی که در لهستان جریان داشت، به پیشرفتهای چشم گیرتری نائل شدند، که این امر موجب بوجود آمدن موج جدیدی از یهودی ستیزی گردید.

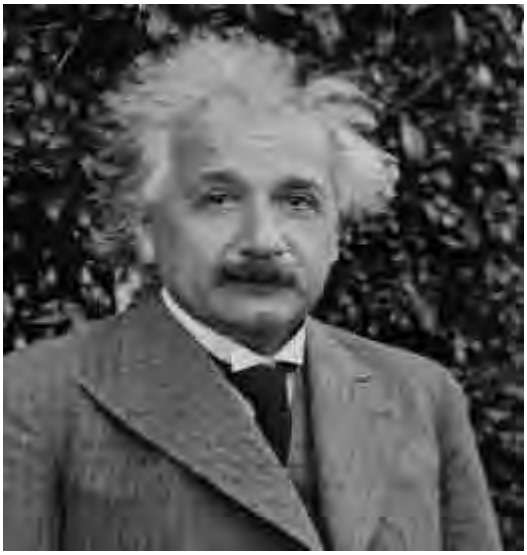

آنیشتن پیش از آنکه هیتلر به قدرت برسد ناچار شد
آلمان را ترک گوید و در ایالات متحده ساکن گردد

علیرغم این احساسات ضد یهودی، و از آنجا که یهودیان اروپای غربی خود را شهروندان متساوی الحقوق احساس میکردند، نه تنها در رشته های صنعت و بازرگانی و هنر و علم به دستآوردهای بزرگی رسیدند، بلکه در صحنه فعالیتهای سیاسی و خدمت در ارتش نیز درخشیدند و فرزندان بسیار سودمندی برای سرزمین هائی بودند که در آنها می زیستند.
قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم شاهد ظهور شماری از دانشمندان برجسته یهودی در اروپا بود که میتوان بعنوان نمونه، در رشته فیزیک از «آلبرت آنیشتن» (Albert Einstein) و در روانشناسی از «زیگموند فروید» (Sigmund Freud) و در نقاشی و هنر از «مارک شاگال» (Marc Chagall) و «مودیلیانی» (Amedeo Modigliani) نام برد.
سالهای پایانی قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم شاهد بوجود آمدن یک خیزش ناسیونالیستی در بسیاری از سرزمین های اروپائی گردید که خود را از نظام کهنه امپراطوری رها ساخته و استقلال و سیادت ملی خود را طلب میکردند. موج میهن پرستی، با پدیده های افراطی نیز توأم گشت و در اروپا برخی احزاب افراط گرا بوجود آمدند که غیر خودی را برنمی تابیدند و یهودیان را بخشی از ملت خویش نمیدانستند.
دهه های نخستین قرن بیستم شاهد ایجاد فشار دوباره بریهودیان و برقراری محدودیت های فزاینده علیه فعالیت آنان در امور سیاسی، نظامی، بازرگانی و اقتصادی بود. موج جدید یهودستیزی، زندگی را دوباره بر آنان سخت کرده بود.
در سال های پس از جنگ جهانی اول، که با شکست دردناک آلمان و فروپاشی امپراطوری آن همراه بود، در آلمان زمینه برای یهودستیزانی چون «آدولف هیتلر» (Adolf Hitler) و از سرگیری موج کشتار و غارت اموال یهودیان آماده میشد.

بخش دوم
قدرت یابی حکومت نازی
(سالهای۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹)

در سالهای پس از جنگ جهانی اول، یهودستیزی در آلمان و اروپا بالا گرفت. تبلیغات ضد یهودی (همانگونه که پیشتر گفتیم) از قرنها پیش در اروپا سابقه داشت و ریشه عمیقی دوانده بود. بسیاری از اروپائیان، به ویژه مسیحیان متعصب، به یهودیان به صورت قاتل حضرت عیسی مسیح می نگریستند و آنان را گمراهانی تصور می کردند که بهیچوجه حاضر نیستند به دین فرزند یگانه پروردگار بپیوندند.
یهودیان را در کشورهای مسیحی مذهب تحقیر میکردند، اموالشان را به غارت می بردند، آنها رااز خانه و شهر و کشور خود اخراج میکردند، وصله جهودی به لباس آنها می آویختند و یهودیان را ناچار میساختند در محله های جداگانه زیست کنند و تماس با مسیحیان را بر آنها ممنوع می کردند.
تبلیغات ضد یهودی چنان ریشه دار شده و شدت گرفته بود که مسیحیان معتقد، یهودیان را فرزندان شیطان می خواندند و از جمله به دروغ ادعا میکردند که یهودیان کودکان خردسال مسیحی را می ربایند و آنها را بیرحمانه می کشند و خون آنها را در «مصا» (מצה Matzahنان فطیر که در ایام عید «پسح» פסח Passover خورده می شود) می ریزند.
در سالهای پس از جنگ جهانی اول، از آنجا که یهودیان در اثر آزادیهای نسبی بدست آمده، به مقام اقتصادی بهتری رسیده و وضع زندگی خود را بهبود بخشیده بودند، یهودستیزی که تا آن هنگام جنبه دینی و سنتی داشت و از باورهای تاریک و ضدانسانی قرون وسطی نشأت میگرفت، آبشخوار جدیدی یافت و آن پیشرفتهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یهودیان بود.
آنچه که وضع را وخیم تر ساخت، ترویج تئوریهای داروینیسم درباره منشاء انسان، و قوت گرفتن تئوری نژادی بود که به یهودستیزی پویائی بیشتری بخشید. در واقع، از دهه هفتاد قرن نوزدهم، واژه «آنتی سمیتیسم» Antisemitism برای تعریف اندیشه های یهودستیزانه رواج یافت که مفهوم آن «ضد نژاد سامی» یا «سامی ستیزی» است که یهودیان (همانند اعراب) از نژاد سامی هستند. ترویج این واژه نشان داد که نفرت مسیحیان اروپا از یهودیان، نه به خاطر دیدگاههای دینی و وفاداری آنان به باور یهود، بلکه به علت نژاد آنان است. واژه «آنتی سمیتیسم» نخستین بار در آلمان رواج یافت.
از این تاریخ ببعد، میتوان درباره «یهودستیزی نوین» سخن گفت که به موجب آن، بسیاری از اروپائیان یهودیان را نماد ترقی تهدیدآمیز تلقی می کردند و از آنجا که با فروپاشی امپراطوریها، هویت قومی در بسیاری از اروپائیان تقویت شده بود- و استقلال خویش را می طلبیدند، یهودیان را غیرخودی دانسته و آنان را تهدیدی برای خود تلقی میکردند.
این شیوه اندیشه و برخورد اروپائیان با یهودیان، دو پدیده بسیار خطرناک به وجود آورد که اساس و پایه تئوری هیتلر برای نابودی یهودیان قرار گرفت:
۱) به موجب یک تئوری ظاهرا علمی (که هیچ پایه واقعی نداشت) یهودیان از نژاد ویژه ای هستند که به آنان خصوصیات منفی و فساد آوری بخشیده که غیرقابل تغییر است و دنیا را بشدت آلوده می سازد.
۲) یهودیان که فاقد کشور و ارتش هستند و نمیتوانند از خود دفاع کنند، یک سازمان مخفی مخوف بوجود آورده اند که هدف آن تسلط بر جهان و جهانیان از راه تزویر و توطئه و خدعه و حیله است و همانند مار خطرناکی است که پیش از آنکه بتواند نیش بزند، باید سر آن را قطع کرد.

این اندیشه، زمینه را برای پیدایش تئوری نازیسم در آلمان هموار ساخت و در ابعاد گسترده مورد استفاده دستگاههای تبلیغاتی حکومت آلمان هیتلری قرار گرفت.
اتهام سخیف «توطئه جهانی یهود» در سال ۱۹۰۳ به صورت کتاب «پروتکل مشایخ صهیون» (نام کتاب به انگلیسی Protocols of the Elders of Zion و به زبان آلمانی Die Protokolle der Weisen von Zion است). در روسیه تزاری انتشار یافت. این کتاب جعلی ظاهرا متن صورت جلسه نشست های پنهانی گروهی از شیوخ و معتمدین یهود بود که برنامه ریزی میکردند که چگونه میتوانند بر جهان مسلط شوند و قدرت را در همه سرزمینها به دست گیرند.

کتاب پروتوکل مشایخ صیهیون به زبان فرانسه
که در آن یهودی را جهانخوار نشان می دهد

گرچه خیلی زود معلوم شد که این کتاب را سازمان امنیت و اطلاعات روسیه تزاری جعل و تدوین کرده بود، تا بتواند کشتار فجیع یهودیان در آن کشور را امری موجه جلوه دهد، ولی مطالب یهودستیزانه و شیطانی آن خیلی زود در کشورهای اروپائی رواج یافت و برای نخستین بار در سال ۱۹۱۱ به زبان آلمانی منتشر شد.
گرچه در سال ۱۹۳۷ دادگاه سوئیس رأی داد که این کتاب جعلی است و هیچ یک از ادعاهای آن صحت ندارد، ولی در اروپا کسی را گوش شنوا نبود و عوامل بسیاری وجود داشتند که منافعشان ایجاب می کرد به تبلیغ و ترویج این کتاب بپردازند و گرایش های ضد یهودی را هر چه بیشتر تقویت کنند.
شوربختانه، ایجاد تنفر نسبت به یهودیان، به صورت یک شیوه کریه سیاسی در مبارزه بین احزاب بر سر جلب افکار عمومی مبدل شد و پس از آنکه هیتلر در آلمان قدرت را بدست گرفت، یهودستیزی به صورت یک حربه بسیار مؤثر حزب او به هدف کشاندن مردم به سوی آن حزب مبدل گردید و پس از آنکه «رایش سوم» به رهبری هیتلر به وجود آمد، مبارزه با یهودیان و سرکوب و نابودی آنان به یکی از سیاست های رسمی رژیم مبدل شد.

تا پیش از ظهور نازیسم، یهودی مظلوم که مورد تعقیب و آزار قرار گرفته بود، می توانست با تغییر دین و پذیرفتن آئین مسیحیت (و یا اسلام) جان خود را نجات دهد. ولی از هنگامی که این اندیشه ترویج گردید که یهودیان از نژادی جدا و پست هستند، یهودی دیگر راه گریزی نداشت، چون نژاد قابل تغییر نیست.
ایدئولوژی نازیسم این تئوری بی اساس را ترویج داد که آلمانی ها از نژاد برتر آریائی هستند که پاک و مطهر باقی مانده اند، ولی یهودیان به نژاد پستی تعلق دارند که در دنیا فساد می آفریند و آلودگی ایجاد می کند و قصد تسلط بر دنیا را دارد و باید با آن مبارزه کرد. در دیدگاه نازی ها (و یا برحسب تبلیغات آنان) اگر نژاد آریائی پیروز نشود و نظام مستحکم خود را در دنیا برقرار نسازد، این خطر وجود دارد که نژاد یهود دنیا را به سوی اضمحلال و فساد ابدی سوق دهد.
این اندیشه پلید بزودی گسترده گردید و هیتلر و همدستانش به این باور دچار شدند که نبرد بین نژادها یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر است، و بنابراین باید هر چه زودتر یهودیان را نابود کرد تا این خطر از صحنه گیتی محو و نابود شود.
اتهام سخیفی که هیتلر برای به دست گرفتن قدرت، در دستگاههای تبلیغاتی خود علیه یهودیان در ابعاد گسترده به کار برد، این ادعای بی اساس بود که شکست تحقیرآمیز آلمان در جنگ جهانی اول نتیجه توطئه و خواست یهودیان بوده است. مردم آلمان که خفت و خواری جنگ را تحمل کرده بودند، هنگامی که در سالهای پس از پایان آن با بحران اقتصادی شدید و هرج و مرج داخلی کشور روبرو شدند، خیلی زود تحت تأثیر این تبلیغات قرار گرفتند.
به موجب «پیمان ورسای» که در پایان جنگ جهانی اول بر آلمان تحمیل شد، نه تنها آن کشور بخش عظیمی از سرزمین های تحت تسلط خود را از دست داد، بلکه ناچار گردید هر ساله غرامت سنگینی به کشورهای زیان دیده پرداخت کند و همچنین از برپائی یک ارتش ملی محروم باشد.
ناخرسندی عمیق ملت آلمان از این تحقیر و ذلت، زمینه را برای پیدایش احزاب ناسیونالیستی افراطی و از جمله حزب نازی به رهبری هیتلر هموار ساخت و هرج و مرج اقتصادی، همراه با بیکاری مردم و تورم مالی افسار گسیخته، موجب رونق سریع این گونه احزاب گردید.
«آدولف هیتلر» که در سال ۱۹۲۳ درصدد یک شورش مسلحانه در ایالت باواریا برآمده بود و در دادگاه به پنج سال زندان محکوم گردید (ولی خیلی زودتر از پایان محکومیتش آزاد شد)، در مدتی که در زندان به سر می برد و به نوشتن کتابی پرداخت که در آن اندیشه های خود را برای تسلط بر جهان به رشته تحریر کشید. این کتاب که نام آن «نبرد من» (Mein Kampf) بود، باورهای پلید هیتلر در مورد برتری نژاد آریائی و پستی نژاد سامی را نیز شامل می گردید.
هیتلر دریافت که به جای شورش مسلحانه (که جنبه غیرقانونی دارد و موجب مجازات او خواهد شد) می تواند با به کار گرفتن امکانات قانونی که از طریق دموکراسی می توان به آن دست یافت، برای مسلط شدن بر قدرت اقدام کند.
در حالی که حزب هیتلر در انتخابات ۱۹۲۴ تنها سه درصد از آراء را بدست آورده و ۱۴ نماینده به پارلمان فرستاده بود، و چهار سال پس از آن حتی حزب او ضعیف تر شد و در انتخابات ۱۹۲۸ تنها ۱۲ کرسی بدست آورد، در انتخابات سال ۱۹۳۰ ، با براه انداختن تبلیغات گسترده درباره بحران اقتصادی جهانی که بسیاری از کشورها را در بر گرفته بود، بیش از ۱۸ درصد از آراء را به خود اختصاص داد و ۱۰۷ کرسی «رایشستاگ» (Reichstagمجلس نمایندگان آلمان) را تصرف کرد. بدین سان، در مجلسی که جمع کرسی های آن ۲۳۰ بود، نازیها با ۱۰۷ کرسی بزرگترین فراکسیون پارلمانی محسوب می شدند.

هیتلر پس از پیروزی در انتخابات از میان طرفداران خود رژه می رود

طبیعی بود که در چنین وضعی، رئیس جمهوری آلمان کار برپائی دولت جدید را به عهده هیتلر سپرد و بدین سان، در تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ ، هیتلر به طور قانونی و به شیوه ای دموکراتیک، به نخست وزیری رسید و عملا قدرت را بدست گرفت.
در هم آمیختن قدرت حکومتی با تئوری برتری نژاد، و پویائی و قدرت ناشی از نظام استبدادی، موجب شد گسترده ترین اختیارات حکومتی در دست فردی قبضه شود که خود را گزیده مردم آلمان می دانست و باور داشت که رسالت او پایان بخشیدن به محنت و ذلت یک ملت شکست خورده جنگی و به قدرت رساندن نژاد برتر در آلمان، سراسر اروپا و سپس همه سرزمین های دیگر جهان است.

بخش سوم
یهود ستیزی در نازیسم

چند هفته پس از به قدرت رسیدن هیتلر، و به عبارت دقیق تر از ۹ مارس ۱۹۳۳ ، یهودآزاری به شیوه منظم و ترتیب داده شده ، در سراسر آلمان آغاز گردید. کوتاه زمانی پس از آن، نخستین بازداشگاه حکومت هیتلری در مکانی به نام «داخاو» (Dachau) در حومه شهر مونیخ گشایش یافت. واحدهای اس.اس. بازداشت شدگان یهودی، کمونیستها، سوسیالیستها و لیبرالهای آلمان را که از دیدگاه هیتلر دشمنان «رایش سوم» محسوب می شدند روانه این مکان می ساخت.هدف هیتلر آن بود که از این طریق هر گونه مخالفت با حکومت خود را سرکوب کند و استبداد کامل برقرار سازد.
مردمسالاری در آلمان، پس از کوتاه زمانی به کلی از میان رفت و حکومت خودکامه ای برپا گردید که تک حزبی بود و هیچگونه مخالفتی را برنمی تابید. در دو سال اول پس از آن، هیتلر به تحکیم پایه های قدرت خود پرداخت و به تبلیغات گسترده ای دست زد تا مردم آلمان او را بعنوان نجات دهنده خود بپرستند و وضعی بوجود آورد که حزب نازی بر همه امور کشور مسلط شد و اطاعت بی چون و چرا از «فوهرر» (Fuehrer - رهبر) و مرام نازی به صورت اجباری درآمد.
هیتلر زندگی مردم و امور اجتماعی و سنت های جامعه آلمان را از نو شکل داد و ریاست و مدیریت همه ادارات دولتی و سازمانهای کشوری را بدست عوامل خود و پیروان مرام نازی سپرد و حتی قوه قضائیه آلمان را به تسلط خود درآورد. کلیسای مسیحی نیز که ظاهرا مرام آن دوری از هر گونه خشونت و خونریزی، و ترویج و تبلیغ مهر و دوستی بود، در برابر دیکتاتوری چون هیتلر سر تعظیم فرود آورد تا بتواند مقام خود را حفظ کند. با آنکه هیتلر در جریان به قدرت رسیدن و پس از آن، شمارزیادی از کشیشان مسیحی را نیز به زندان انداخته بود (زیرا آنان در برابر خشونت و خونریزی رژیم و آزار شهروندان، علیه حزب نازی زبان به اعتراض گشوده بودند)، پاپ اعظم کاتولیک های جهان، پاپ پی یازدهم (Pope Pius XI) با هیتلر پیمان برادری امضا کرد.
هنگام پیدایش هیتلر، شمار یهودیان در آلمان حدود ۵۰۰ هزار نفر بود که کمتر از یک درصد کل جمعیت را تشکیل می دادند. یهودیان در آن هنگام احساسات میهن پرستانه بسیار قوی نسبت به آلمان داشتند و خود را بخشی از فرهنگ آن کشور و آئین و شئون زندگی آن می دانستند.
یهودیان در آن دوران، از چهره های برجسته علمی، هنری، فرهنگی و ادبی آلمان محسوب می شدند و خدمات برجسته ای به آن سرزمین کرده بودند- به عنوان مثال، ۲۴ درصد از دانشمندان آلمانی که به دریافت جایزه نوبل نائل گردیدند یهودی بودند.
از آنجا که در برخی کشورهای جهان صدای اعتراض علیه یهودآزاری هیتلر بلند شد، حکومت نازیها چنین تبلیغ کرد که این اعتراض ها در واقع پیامد همان توطئه جهانی یهودیان است که در سراسر جهان نفوذ دارند. نازیها حاضر نبودند بپذیرند که دنیای امروز نمی تواند در برابر چنین رویدادهای پلید و ضد انسانی سکوت کند. به دنبال همین اعتراضهای جهانی بود که هیتلر دستور داد علیه یهودیان آلمان تحریم اقتصادی برقرار گردد.
هیتلر برای آنکه مردم آلمان را تهییج کند و پایه های قدرت خود را مستحکم تر سازد و بتواند اهالی آلمان را برای اجرای نقشه های شیطانی خود بسیج نماید، در آستانه اعلام تحریم اقتصادی، بر گستره تبلیغات ضد یهودی خود افزود تا افکار عمومی را کاملا آماده کرده باشد.

روی ویترین مغازه واژه «یهودی» آمده و روی تابلو نوشته شده که آلمانیها نباید از یهودیان خرید کنند

در روزی که تاریخ آن از پیش تعیین شده بود، یعنی در اول ماه آوریل ۱۹۳۳، اقدامات منظم حزب نازی علیه یهودیان به اجرا گذاشته شد و گرچه تنها یک روز ادامه داشت، پیامد آن بسیار ویرانگر بود. در این روز، طبق برنامه قبلی، افراد نازی و طرفداران آنها همه مغازه ها و فروشگاههای یهودی در شهرهای بزرگ آلمان را مورد یورش قرار دادند و تابلوهائی بر سر در آنها آویختند که روی آنها نوشته شده بود که آلمانیها نباید از مغازه های یهودی خرید کنند.
در چهارچوب این عملیات که توسط واحدهای «اس.آ» سازماندهی شده بود، تظاهرات گسترده ای نیز علیه یهودیان برپا گردید- ولی علیرغم آن، بسیاری از آلمانیها نیز برای نشان دادن مخالفت خود با این یهودآزاری، به خرید از مغازه ها و فروشگاههای یهودی ادامه دادند.
در آوریل ۱۹۳۳ گام دیگری در راه برقراری سیاست رسمی یهودآزاری برداشته شد و آن، لغو شهروندی یهودیان آلمان، سلب هرگونه حقوق مدنی و انسانی از آنها، ممنوع ساختن فعالیتهای یهودیان و محروم کردن آنان از هر گونه تماس اجتماعی و مراوده با دیگر اهالی آلمان بود. هیتلر قصد داشت به این ترتیب یهودیان را ناچار به ترک آلمان سازد.
بسیاری از حقوقدانان و قضات آلمانی، برای حفظ مقام و موقعیت خود، با حکومت هیتلر برای اجرای سیاستهای یهودستیزانه او همکاری تنگاتنگی داشتند. از آنجا که

پارلمان آلمان نیز در تسلط حزب نازی بود و هیچ حزب یا فراکسیون و یا گروه مخالفی در برابر هیتلر قرار نداشت، به تدریج سلسله قوانینی نیز برای اجرای اصل محرومیت یهودیان از حقوق مدنی به تصویب رسید.

قضات آلمانی نسبت به هیتلر سوگند وفاداری یاد میکنند و به سرکوب یهودیان می پردازند

به موجب نخستین قوانین تصویب شده، یهودیان را (علیرغم مهارت، امانت و صداقت آنان) از همه ادارات دولتی اخراج کردند. گام بعدی، کنار گذاشتن حقوقدانان و وکلای مدافع و قضات یهودی از قوه قضائیه آلمان بود. حتی پزشکان، پزشکیاران و پرستاران یهودی از بیمارستانها و تشکیلات پزشکی و بهداشتی آلمان اخراج شدند و یهودیان از ادامه خدمت در ارتش آلمان محروم گردیدند و همه سربازان، افسران و درجه داران یهودی نیز برکنار گردیدند- و این در حالی که افسران و سربازان یهودی، در جنگ جهانی اول برای دفاع از آلمان جانفشانیهای بسیار کرده بودند.
رویداد دهشتناک دیگر هیتلری در سال ۱۹۳۳ برگزاری آئین های پلید «کتاب سوزان» بود. دشوار میتوان تصور کرد که در قرن بیستم، در کشوری متمدن و دارای فرهنگ والا چون آلمان، رژیمی به روی کار آید که دستور سوزاندن کتاب را صادر کند و یک اصل مهم انسانی و حفظ ارزش های اخلاقی را این چنین وحشیانه زیر پا گذارد.

گرچه قصد هیتلر آن بود که آزادی اندیشه را در آلمان قربانی کند، ولی شمار زیادی از کتابها از آن رو به بوته آتش افکنده شد که نویسندگان و مؤلفان آنها یهودی بودند.
دهها سال پیش از این رویداد ننگین ، شاعر و اندیشمند بزرگ آلمانی «هانریش هاینه» (Heinrich Heine) نوشته بود:
«آنجا که کتاب می سوزانند، انسان را نیز خواهند سوزاند».
به دستور هیتلر، یهودیان از نقش ارزنده و مهمی نیز که در صحنه هنر و ادب و موسیقی آلمان داشتند کاملا کنار گذاشته شدند و از هرگونه فعالیت هنری محروم گردیدند و سهم آنان در اعتلای فرهنگ و تمدن آلمان صریحا انکار گردید.

بخش چهارم
آلمان، خاستگاه نژاد پرستان

در سال ۱۹۳۵ که هیتلر پایه های حکومت استبدادی خود در آلمان را مستحکم تصور میکرد، دستور تصویب یک قانون کلی را صادر کرد که به موجب آن نژادپرستی و یهود آزاری به صورت بخش جدائی ناپذیری از سیاست رسمی حکومت او درآمد.
این لایحه در سپتامبر ۱۹۳۵ برای تصویب به پارلمان آلمان تسلیم گردید و «قوانین نورنبرگ» (Nuerenberger Gezetze)نام گرفت. این لایحه که پیشتر در نشست کمیته مرکزی حزب نازی تائید شده بود، با اکثریت بزرگی در پارلمان به تصویب رسید. «قوانین نورنبرگ» در عین حال که اساسی ترین حقوق شهروندی و انسانی در حکومت آلمان هیتلری را زیرپا میگذاشت، بیشترین ضربه را بر یهودیان وارد میآورد – که به موجب آن، به شهروندان درجه دو تنزل کرده و مورد آزار و تبعیض رسمی قرار داشتند.
با اینهمه، بسیاری از یهودیان آلمان بر این باور نادرست بودند که زادگاهشان به آنها نیاز دارد و نمیتواند برای همیشه از خدمات علمی، پزشکی، اقتصادی، بازرگانی، فرهنگی و هنری آنان صرفنظر کند. آنها هنوز آلمان را دوست داشتند و خود را بخش جدائی ناپذیری از مردمان آن خاک می دانستند.
حقوقدانان و قضات آلمانی، برای تهیه «قوانین نورنبرگ» با حکومت هیتلر همکاری کردند و او را مورد پشتیبانی قرار دادند و پزشکان و دانشمندان آلمانی نیز برای تعیین ضوابط لازم به هدف اجرای این قوانین، به یک سلسله «پژوهشهای علمی!» پرداختند و موازین و اصولی برای شناخت و تفکیک نژادها و شیوه شناخت نژاد یهود وضع کردند و عملا" در جنایات آلمان هیتلری علیه یهودیان و علیه بشریت سهیم گردیدند.

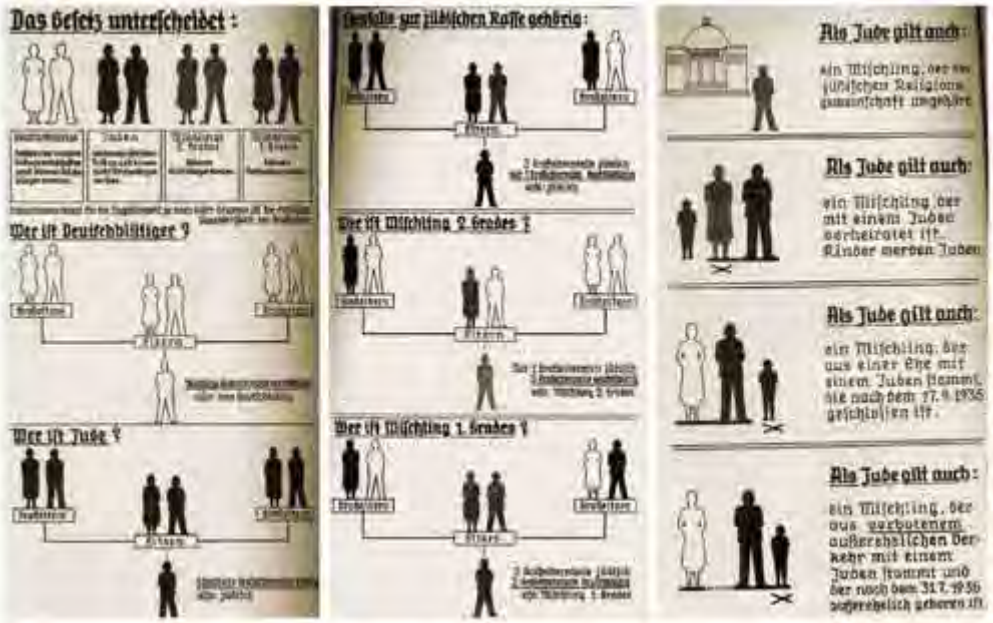

جدول تفکیک نژادها که به دستور هیتلر توسط «دانشمندان» نژاد شناس تهیه گردید

یک کشیش آلمانی به نام «مارتین نی مولر» (Martin Niemoeller) در شعری نوشت:
آنها آمدند و کمونیستها را بردند- و من مخالفتی نکردم، چون کمونیست نبودم. آمدند و سوسیالیستیها را بردند- و من اعتراضی نکردم، زیرا سوسیالیست نبودم. آمدند و یهودیان را بردند- و من کلامی بر لب نیاوردم، چرا که یهودی نبودم. و آنگاه آمدند و مرا هم بردند- و کسی نمانده بود که زبان به مخالفت گشاید.

یک نمونه از تبلیغات نازی که میکوشید از یهودیان دنیا یک چهره اهریمنی بسازد

بسیاری از آلمانیها تصور میکردند که هیتلر با سیاست گستاخانه و تحریک آمیز خود، که دنیا را به چالش کشیده بود، توانسته است احترام و افتخار آلمان را به آن کشور بازگرداند- و از این رو شمار افرادی که علیه سرکوب آزادیها و نابودی دموکراسی زبان به اعتراض می گشودند زیاد نبود (که آنها هم بشدت سرکوب گردیدند). در اثر اقدامات هیتلر، رکود اقتصادی آلمان پایان گرفت و او یک ارتش قوی برپا ساخت که موجب افتخار و خرسندی بسیاری از آلمانیها (و در تناقض کامل با قرارداد ورسای) بود.

هیتلر با گستاخی و تهدید به جنگ و خونریزی، دو بخش «سارلند» و «راین لند» (Saarland & Rhineland) را به خاک آلمان ضمیه کرد و بر اتریش مسلط شد و غرور و سربلندی ظاهری و کاذب را به آلمانیها باز گردانید.
هیتلر برای آنکه اروپائیان را خواب کند تا در خفا بتواند شیوه اجرای نقشه های شیطانی خود را تدارک ببیند، با لهستان، بریتانیا، دربار واتیکان و کشور اتحاد شوروی پیمان همکاری و عدم تعرض بست، که موجب تحکیم مقام آلمان در صحنه بین المللی گردید.
برگزاری بازیهای المپیک در سال ۱۹۳۶ در آلمان چهره آن سرزمین را در دنیا دگرگون ساخت و بسیاری از سیاستمداران جهان ستیزخوئی و جنگ افروزی هیتلر را نادیده گرفتند و ادعا کردند که آزار یهودیان و سرکوب و ستم نسبت به آنان یک امر داخلی آلمان است که نیاز به دخالت خارجی ندارد.

بخش پنجم
۱۹۳۸ ، سال سرنوشت

رژیم هیتلری از روزی که قدرت را در آلمان بدست گرفت، با خشونت و گستاخی به سرکوب گروههائی مخالف و قشرهای مختلف مردم پرداخت و یک محیط رعب و وحشت بوجود آورد.
سال ۱۹۳۸ (که در برخی اسناد آلمانی از آن به عنوان «سال سرنوشت» نام برده شده) یهودستیزی آلمان هیتلری و آزار یهودیان مقیم آن کشور را به اوج تازه ای رساند.
در این سال بود که هیتلر سیاست توسعه طلبی و تسلط بر سرزمین های همسایه را بشدت گسترش بخشید و همزمان به تدارکات برای آغاز جنگ جهانی دوم ادامه داد. تردیدی نیست که شدت گیری سیاست یهودستیزی هیتلر در این زمان، بخش جدائی ناپذیری از برنامه ها و اندیشه های سیاسی- ایدئولوژیک او بود.

یک کنیسای یهودی در شهر زیگن در آلمان در جریان حملات شب کریستال (دهم نوامبر ۱۹۳۸) در آتش خشم نازی میسوزد

در این سال بود که به دستور هیتلر ویران سازی منظم و برنامه ریزی شده کنیساهای یهودیان در سراسر آلمان آغاز گردید. همزمان، او به بازداشت همگانی یهودیان آلمان و مصادره مغازه ها و فروشگاههای آنان و غارت اموال و صورت برداری از همه مایملک یهودیان به هدف تحریم آنها دست زد.
در ۵ اکتبر ۱۹۳۸ به دستور هیتلر همه گذرنامه های یهودیان باطل شد و به آنانی که قصد مهاجرت و خروج از آلمان را داشتند گذرنامه جدیدی داده میشد که در آن مهر بزرگ (JUDE- یهودی و یا حرف J به علامت یهودی) زده شده بود. مبتکر این مهر شرم آور یک کارمند ارشد سوئیسی بود که نمیخواست یهودیان آلمانی به کشور او سرازیر شوند. در گذرنامه های جدید که به یهودیان داده می شد، همه زنان را «سارا» و همه مردان را «اسرائیل» نام می گذاشتند که به آسانی شناسائی شوند.

در شب بین نهم و دهم نوامبر ۱۹۳۸ ، طبق یک برنامه از پیش تنظیم شده، واحدهای وابسته به حزب نازی (گروه اس.آ. S.A.) به آتش زدن کنیساهای یهودیان و شکستن شیشه های مغازه ها و فروشگاههای آنان پرداختند.
خرده شیشه های پنجره های مغازه ها چنان سطح پیاده روها را پوشانده بود که مانند بلور در زیر نور چراغ ها برق می زد- و از این رو، فجایع آن شب آلمان هیتلری علیه یهودیان «شب بلور» (Kristallnacht کریستال ناخت) نام گرفت. در این شب پرفاجعه، یک هزار و چهارصد و شش کنیسا در سراسر آلمان به آتش کشیده شد و هزاران مغازه و فروشگاه یهودیان هدف حمله و غارت قرار گرفت.

افراد کنجکاو در برابر مغازه یک یهودی که شیشه های ویترین آن خرد شده گرد آمده و نظاره می کنند

حکومت آلمان هیتلری با این بهانه که یهودیان مسؤول وقوع یک سوءقصد بوده اند، نه تنها کنیساها را ویران کرد و هستی یهودیان را به غارت برد، بلکه از یهودیان خواستار شد غرامت بپردازند. به موازات آن، حدود سی هزار نفر یهودی دستگیر گردیدند و به بازداشتگاهها فرستاده شدند.
رویدادها «کریستال ناخت» در واقع آخرین ضربه بر ارتباط بین یهودیان و جامعه آلمان بود. از این پس، یهودیان آلمان به طور کامل از جامعه آن کشور اخراج شده، مقام و موقعیت اقتصادی خود را به کلی از دست داده و از همه حقوق مدنی محروم گردیده بودند.

از زیباترین و مجلل ترین کنیساهای شهر برلین که در شب کریستال به آتش کشیده شد و کاملا سوخت

بخش ششم
جهان دروازه های خود را می بندد

به دنبال رویدادهای دهشتناک «کریستال ناخت» (به بخش پنجم مراجعه کنید)، بسیاری از یهودیان دریافتند که چاره ای جز ترک آلمان و صرفنظر کردن از زادگاه خود و خانه و کاشانه خویش ندارند. همزمان، فشار علیه یهودیان در کشورهائی که تحت سلطه یا نفوذ آلمان نازی درآمده بودند، شدت گرفت.
نه تنها یهودیان آلمان، بلکه بسیاری از یهودیان اتریش و چکسوسلواکی نیز درصدد جلای وطن برآمدند. ولی شوربختانه بسیاری از کشورهای جهان درهای خود را به روی این یهودیان آواره بسته و اجازه ورود به آنان نمی دادند- گوئی رهبران کشورهای آزاد جهان چشم ندارند و رنج یهودیان را مشاهده نمی کنند و از ارزشهای اخلاقی و این اصل انسانی که «بنی آدم اعضای یکدیگرند» بوئی نبرده اند.
یهودیان مأیوسانه در جستجوی کشور یا سرزمینی بودند که حاضر شود آنان را بپذیرد. هزاران نفر از یهودیان راهی شهر شانگهای در چین شدند. دولت بریتانیا نیز، که در آن سال ها قیمومت سرزمین اسرائیل را به عهده داشت، به حدود ده هزار کودک آواره یهودی اجازه داد به خاک اسرائیل مهاجرت کنند. پدر و مادر بسیاری از این کودکان در بازداشتگاههای مرگ آلمان هیتلری جان باختند، و آنها دیگر هرگز نتوانستند والدین خود را دوباره ببینند.
مسأله آوارگان یهودی آنقدر بحرانی شده بود که رئیس جمهوری آمریکا به شدت زیر فشار قرار گرفت تا سیاست مهاجرپذیری خود را تغییر دهد. پرزیدنت «روزولت» (Roosevelt) رئیس جمهوری وقت آمریکا برگزاری یک کنفرانس عالی را در شهر فرانسوی اویان (Evianدر ساحل دریاچه ژنو) پیشنهاد کرد. این کنفرانس در ماه ژوئیه ۱۹۳۸ برگزار شد- ولی نمایندگان ارشد کشورهای شرکت کننده، در عین حال که ظاهرا" از نگون بختی یهودیان ابراز تأسف و تألم کردند، ادعا نموده گفتند: کشور آنها امکان پذیرش و جذب این آوارگان را ندارد. دولت استرالیا (که یک کشور مهاجرپذیر بود) ادعا کرد که در آن سرزمین مسأله ای به نام «برخوردهای نژادی» وجود ندارد و بنابراین آن کشور مایل نیست با اعطای اجازه ورود به یهودیان، چنین مسأله ای را به وجود آورد.
سرنوشت کشتی «سنت لوئیس» (Saint Louis) یکی از دردناک ترین رویدادهای پیش از جنگ جهانی دوم است که از قساوت قلب برخی رهبران جهان و سودجوئی و فرصت طلبی آنان و بی اعتنائی نسبت به سرنوشت یهودیان پرده برمیدارد:
در ماه مه ۱۹۳۹ کشتی «سنت لوئیس»، حامل ۹۳۹ یهودی آواره و نگون بخت، که با از دست دادن همه ثروت و امکانات خویش قصد خروج از آلمان و پناه گرفتن در یک کشور دیگر را داشتند، سواحل آلمان را ترک گفت. با آنکه همه این پناهجویان دارای روادید (ویزا) ورود به کوبا بودند، ولی هنگامی که کشتی به بندر هاوانا (پایتخت کوبا) رسید، مقامات به مسافران اجازه پیاده شدن ندادند. سرنشینان کشتی تلاش بسیار کردند شاید اجازه یابند در یکی از بنادر ایالات متحده پیاده شوند، ولی دولت آمریکا نیز به آنان اجازه ورود نداد. کشتی مدت چند هفته در آبهای آزاد سرگردان بود، ولی هیچ کشوری حاضر نمی شد این یهودیان آواره را در خود بپذیرد.
کشتی «سنت لوئیس» به ناچار در ۶ ژوئیه ۱۹۳۹ به آلمان بازگشت. در آخرین فرصت دولت های بریتانیا، بلژیک، فرانسه و هلند ظاهرا دلشان بر این نگون بختان به رحم آمد و به آنان به طور موقت پناه دادند. ولی چند ماه پس از آن، ارتش آلمان کشورهای بلژیک، هلند و فرانسه را اشغال کرد و این پناهندگان نیز همانند یهودیان کشورهای اشغالی، توسط مأموران هیتلری بازداشت شدند و رهسپار اردوگاههای مرگ گردیدند و در آنجا به قتل رسیدند.

کشتی سنت لوئیس حامل گروهی یهودیان آلمانی که در هیچ کشور غربی حاضر نشدند به آنان پناه دهند

در سالهای پیش از آغاز جنگ جهانی دوم که یهودیان آلمان و کشورهای تحت نفوذ آن مأیوسانه میکوشیدند سرزمینی را بیابند که بتوانند به آنجا مهاجرت کنند، دولت قیم انگلیس درهای سرزمین اسرائیل (فلسطین) را بسته بود و به این یهودیان اجازه نمیداد به سرزمین تاریخی خود بازگردند. با اینهمه، پس از کوشش بسیار شمار اندکی از یهودیان آلمان اجازه یافتند به سرزمین اسرائیل مهاجرت کنند و حتی اجازه یافتند برخی از اموال خویش را نیز منتقل سازند.
در حالیکه همزمان با به قدرت رسیدن حکومت هیتلر، حدود ۵۰۰ هزار نفر یهودی در آلمان می زیستند، و با آنکه ۱۶۰ هزار نفر از آنان قربانی رژیم هیتلری شدند، حدود ۳۰۰ هزار نفر آنها توانستند از سال ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۴۰ که هیتلر کشتار منظم و سیستماتیک یهودیان (موسوم به «راه حل نهائی») را آغاز کرد، خاک آلمان را ترک گویند. بخش اعظم این افراد به ایالات متحده و کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی مهاجرت کردند.
در ماه سپتامبر ۱۹۳۸ دولتهای انگلیس و فرانسه، به تصور آنکه بتوانند از بروز جنگ جهانی دوم جلوگیری کنند، حاضر شدند بخشی از ملت چکوسکواکی را قربانی سازند و در برابر خواسته هیتلر برای ضمیمه کردن ایالت «سودت»(Sudetenland) به خاک آلمان سر تسلیم فرود آورند. نخست وزیر وقت بریتانیا «چمبرلین» (Chamberlain)هنگام بازگشت از کنفرانس مونیخ، با خرسندی اعلام کرد: ما با این قرارداد، صلح جهان را نجات دادیم. ولی «وینستون چرچیل» (Winston Churchill) با اطلاع از جزئیات تسلیم شدن فرانسه و بریتانیا در برابر هیتلر گفت: این تازه آغاز کار است.

چمبرلین نخست وزیر بریتانیا در دیدار با هیتلر هنگام امضای قرارداد مونیخ که نشان ناتوانی اروپا در برابر هیتلر بود

بخش هفتم
آغاز جنگ جهانی دوم

جنگ جهانی دوم در اول سپتامبر سال ۱۹۳۹ آغاز شد و جهان را در قتل و خونریزی غوطه ور ساخت.
آغاز جنگ، همچنین سرآغاز یک سلسله فجایع بسیار دردناک تر علیه یهودیان اروپا و جهان بود.
ارتش آلمان در آن روز به طور ناگهانی به لهستان حمله برد و بر بخش غربی آن مسلط شد و ارتش اتحاد شوروی طبق قراردادی که با آلمان به منظور تقسیم لهستان امضا کرده بود، بخش شرقی آن را در تسلط خود گرفت. در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ هیتلر علیه اتحاد شوروی اعلام جنگ داد و سراسر لهستان را به اشغال خود درآورد.

چمبرلین هنگامی که از نزد هیتلر بازگشت ادعا کرد که صلح را با خود به همراه آورده است.
ولی هیتلر که در واقع میخواست اروپا را خواب کند، در اولین فرصت مناسب حمله به لهستان را آغاز کرد و به این ترتیب آتش جنگ جهانی دوم را برافروخت

در آن دوران لهستان شامل یکی از پرجمعیت ترین جوامع یهودی اروپا بود و شمار یهودیان آن کشور بر ۳٫۵ میلیون نفر بالغ می شد. از هنگام آغاز رسمی جنگ جهانی دوم و اشغال لهستان، حکومت آلمان نازی هر گونه محدودیت را در مورد بازداشت یهودیان، فرستادن آنها به بازداشتگاههای نظامی و کشتن و نابود کردن آنها کنار گذاشت و دست خود را برای از بین بردن انسانهائی که پایه گذار یکتاپرستی در جهان و پیشگام ملت های دنیا در بسیاری از امور علمی، پزشکی، فرهنگی و انسانی بودند کاملا آزاد دید.

در همـان نخـستین هفتـه هـای اشـغال لهـستان، رئـیس اداره مرکـزی امنیـت «رایـش سـوم» (راینهارد هایدریش Reinhard Heydrich) بخشـنامه ای برای مسؤولان امنیتـی در لهستان اشغال شده فرستاد که در آن دستورات مشروحی برای بازداشت یهودیـان و انتقال آنها به اماکن ویژه گنجانیده شده بود.
به موجب این دسـتور، اشـغالگران آلمـانی و مـأموران دسـت نـشانده آنهـا در لهـستان وظیفه داشتند همه یهودیانی را که در شهرک هـا و روسـتاهای لهـستان زنـدگی مـی کردند، به محله های یهودی نـشین شـهرهای بـزرگ (موسـوم بـه «گتوهـا Ghetto ») منتقل کنند و یک سازمان داخلی یهودی نیز برپا سازند که وظیفه آن اجـرای دسـتورات ارتش اشغالگر نازی باشد.
با صدور ایـن دسـتور، هـزاران نفـر پزشـک، دانـشمند، مهنـدس، آموزگـار و افـراد عـادی یهودی همراه با زن و کـودک خـود، در شـهرها و شـهرک هـا و روسـتاها بـا خـشونت و بیرحمی بازداشت شدند و به طور موقت به زندان ها انتقال یافتند.
در جریان این بازداشت های دسته جمعی، سربازان آلمانی و مزدوران لهـستانی آنهـا، هر یهودی را که از دستور آنان سرپیچی می کرد به گلوله می بستند. در ایـن مرحلـه، قصد سران آلمان هنوز نابودی یهودیان نبود، بلکه هدف آن بـود کـه یهودیـان تحـت نظـر قرار داشته باشند تا نتوانند در انجام برنامه های توسعه طلبانه «رایـش سـوم» اخـلال کنند.

ماموران اس اس هر کجا یهودی می دیدیدند، به ویژه یهودیان مذهبی را ، تحقیر میکردند و شدیدا آزار می دادند

سـربازان آلمـانی از روز اولـی کـه وارد شـهرها و روسـتاهای یهـودی نـشین لهـستان شدند، یهودیـان را بازداشـت میکردنـد، بـه تحقیـر و آزار آنـان مـی پرداختنـد، آنهـا را بـه شلاق می بـستند، ریـش سـالخوردگان را بـه صـورت تمـسخرآمیز قیچـی مـی کردنـد، لباس مذهبی آنان را پاره می کردند و موجب رعب و وحشت همگانی می شدند.
افراد واحدهای «اس.اسS.S.» که همراه با سربازان آلمانی بـه نـواحی یهـودی نـشین لهستان می رسیدند، بلافاصله به آتش زدن کنیساها و مراکـز یهـودی مـی پرداختنـد و گاهی خانه های یهودیان را بر سر آنها خراب می کردند و آنانی را که از خانه گریخته و

به خیابان پناه می بردند دستگیر می کردند و به اردوهای کار اجباری مـی بردنـد تـا بـه بازسازی نقاط ویران شده جنگی بپردازند.
آلمان هیتلری ادعا می کرد که یهودیان مسبب آغاز جنگ جهانی دوم بوده اند و از ایـن رو جریمه های سنگین بر آنان بست و به هر نقطه ای پا می گذاشت اموال یهودیان را مصادره می کرد، آنها را از کسب و شغل محروم می ساخت و یهودیـان را مجبـور مـی کرد بازوبندی داشته باشند تا همانند قرون وسطی، از دور بتـوان آنهـا را تـشخیص داد. پس از مدتی، این بازوبند که ستاره شش پر داود (מגן דוד مـاگن داویـد) بـر آن نقـش بسته بود باطل گردید و به جای آن «وصـله جهـودی» رایـج شـد کـه بـه صـورت سـتاره شـش پر زرد رنگی بود که یهودیان ناچار بودند آن را روی سینه خود نصب کنند.

فصل هشتم
سرنوشت یهودیان
اروپا و آفریقای شمالی

ارتش آلمان نازی، با پیشروی پرشتاب و موفقیت های خیره کننده جنگی توانست بخش اعظم اروپا را طی مدت نسبتا کوتاهی به اشغال خود درآورد. از اول سپتامبر ۱۹۳۹ تا ماه ژوئن ۱۹۴۱، که ارتش آلمان به اتحاد شوروی حمله برد، نازیها توانستند چندین کشور اروپائی را تصرف کنند. آنها که پیش از جنگ، کشور اتریش و بخشی از چکوسلواکی را به خاک خود ضمیمه کردند، در ماههای پس از اشغال لهستان، به تدریج کشورهای نروژ، دانمارک، بلژیک، فرانسه، هلند، یوگوسلاوی و یونان را هم به اشغال خود درآوردند و به موازات آن بر سرنوشت اکثر یهودیان اروپا مسلط شدند.
کشورهای اسلواکی، مجارستان، رومانی و بلغارستان که ناظر پیشروی سریع و پیروزمندانه ارتش آلمان نازی بودند، داوطلبانه تقبل کردند فرمانبردار هیتلر باشند، و تحت نفوذ دولت آلمان درآیند.

نازیها به هر شهر و دهکده ای که می رسیدند، یهودیان را گرد آورده و به بازداشتگاهها می فرستادند

در سراسر این سرزمین ها، آلمان نازی خود را حاکم مطلق برسرنوشت یهودیان می دانست. آلمان همه این سرزمین ها را «فضای حیاتی Lebensraum » خود اعلام کرده بود که یهودیان را در آنها جائی نبود.
در حالیکه کشورهای غرب اروپا، که به اشغال نازی ها درآمده بودند، هنوز از خود مختاری بسیار محدودی برخوردار بودند و گرایش های یهودستیزانه در آنها چندان قوی نبود، کشورهای اروپای شرقی آزادی خود را به کلی از دست داده بودند و باورهای یهودستیزی در آنها بسیار ریشه دار وقوی بود.
با اینهمه، در همه کشورها، قوانین ضد یهودی آلمان هیتلری به مرحله اجرا گذاشته شد و یهودیان، در هر کشوری که به تصرف ارتش نازی درآمد، همه آزادی های خود را از دست دادند، از مال و منال خود محروم شدند، اجازه کار و کسب از آنان سلب گردید

و همه حقوق مدنی را از دست داده بودند و مرگ و نابودی بر سر آنان سایه افکنده بود.
سرنوشت دردناک یهودیان اروپا، گریبانگیر یهودیان کشورهای آفریقای شمالی نیز گردید. پس از آنکه نیمی از خاک فرانسه به تصرف ارتش آلمان درآمد و در نیمه ظاهر آزاد آن حکومت دست نشانده «ویشی» برپا گردید، و با توجه به آنکه سرزمین های تونس و مراکش و الجزایر هنوز تحت تسلط فرانسه قرار داشت، یهودیان کشورهای شمال آفریقا که شمار آنان به ۴٫۵ میلیون نفر می رسید با وضع بسیار دشوار و خطرناکی روبرو شدند.

گروهی از یهودیان تونس را به بهانه آنکه به اردوگاه کار می فرستند، روانه بازداشتگاهها می کنند

حکومت «ویشی» همه قوانین ضد یهودی را که از جانب آلمان هیتلری تحمیل شده بود، در سرزمین های آفریقای شمالی نیز برقرار ساخت. این مقررات یهودستیزانه در مراکش ضعیف تر بود- ولی در الجزایر با شدت تمام اجرا شد. یهودیان آن سرزمین از همه حقوق مدنی محروم شدند و ناچار گردیدند وصله یهودی بر سینه بیاویزند. در سرزمین لیبی نیز که در تسلط ایتالیا قرار داشت، از سال ۱۹۳۸ قوانین نژاد پرستانه بر علیه یهودیان به اجرا گذاشته شد و هزاران یهودی را به بازداشتگاههای ویژه روانه ساختند که صدها نفر آنها براثر گرسنگی و بیماری جان باختند.

به دستور دولت «ویشی»، حدود ۱۳ هزار نفر از یهودیان مقیم آفریقای شمالی که دارای تابعیت خارجی بودند، به بازداشتگاههای مرگ در اروپا انتقال یافتند.
پس از آنکه ارتش متفقین در سال ۱۹۴۲ ، شمال آفریقا را از تسلط نازی ها آزاد کرد، یهودیان آن سرزمین ها نیز از سرنوشت شوم نجات یافتند و توانستند نفسی به راحتی بکشند.
رهبر روحانی مسلمانان عرب که مقام مفتی اورشلیم را نیز داشت و «حاج امین الحسینی» نامیده می شد، از همان نخستین ماههای به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، نسبت به او ابراز وفاداری کرد و به پشتیبانی از وی پرداخت. او در سال ۱۹۳۹ از سرزمین فلسطین به عراق گریخت و در آنجا در به راه انداختن شورش رشید عالی

الکیلانی به هدف حمایت از هیتلردر سال ۱۹۴۱ نقش اساسی ایفا کرد. ولی این شورش شکست خورد و «حاج امین الحسینی» به آلمان تبعید گردید و از آنجا به تبلیغات زهرآگین به زبان عربی علیه ارتش متفقین ادامه داد. او با هیتلر نیز دیدار کرد و در تبلیغات خود کوشید اعراب و مسلمانان را علیه یهودیان بشوراند و در خاورمیانه عربی نیز یهودی کشی به راه اندازد. «حاج امین حسینی» به فرمان هیتلر و زیر نظر «هیملر» یک گارد اس.اس. اسلامی در بالکان برپا کرد که قصد داشت با آنان در فلسطین علیه یهودیان وارد عمل شود.

بخش نهم
«گتوها» (Ghetto محله یهودیان)

در ماههای اول اشغال لهستان توسط ارتش آلمان هیتلری، مأموران اس.اس. به آزار یهودیان، مصادره اموال آنان، محروم ساختن یهودیان از حقوق شهروندی و انواع تبعیض ها، ضرب و شتم آنان، تحقیر و توهین بسنده می کردند. ولی در طول زمان این یهودآزاری به صورت منظم شکل گرفت و با گذشت یک سال از اشغال لهستان، بازداشت یهودیان و متمرکز کردن آنان در یک محل خاص آغاز گردید. مأموران اس.اس. یهودیان را معمولا به محله های بسیار فقیرنشین شهرها و شهرک ها، که فاقد هر گونه وسائل رفاهی بودند منتقل می کردند و به غارت اموال آنها می پرداختند.

ماموران آلمان به هر نقطه می رسیدند یهودیان را از خانه های بیرون میکردند و در گتوها و یا بازداشتگاهها متمرکز می
ساختند تا در اولین فرصت آنان را به اردوگاههای مرگ منتقل کنند

در بهار سال ۱۹۴۰ (چند ماه پس از آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال لهستان)، آلمانی ها برای نخستین بار در شهر لودج Lodz یک «گتو» (محله یهودی نشین) نسبتا بزرگ برپا ساختند که کاملا در محاصره بود و هیچ ارتباطی با جهان خارج نداشت. در پائیز همان سال گتوی بزرگتری در ورشو پایتخت لهستان برپا گردید. آلمانی ها دور محله یهودی نشین دیوار بلندی برپا ساختند و آن را از بخش های دیگر شهر جدا کردند و به یهودیان اجازه خروج و ورود داده نمی شد.
با آنکه گتوی ورشو مساحت کمی داشت و از چند نیمه خیابان تشکیل شده بود، آلمانی ها حدود نیم میلیون نفر از یهودیان پایتخت لهستان و دیگر شهرها را در آنجا متمرکز کردند. زندگی در چنین محیط کوچک و پرجمعیت و فاقد امکانات بهداشتی و رفاهی، تحمل ناپذیر بود. نبود آذوقه و خوراکی مزید بر علت شد و پس از مدت کوتاهی بسیاری از افراد بیمار شدند و برخی دیگر از گرسنگی در خیابان ها جان می دادند و مأموران ویژه هر روز با گاری دستی دهها جسد را روی هم انباشته، برای دفن به گورستان می بردند.

یهودیان سالخورده و ناتوان، گرسنه و بی پناه در کنار خیابان می نشستند و در انتظار سرنوشت بودند

همانگونه که پیشتر گفتیم، آلمانی ها از همان نخستین ماههای آغاز جنگ، یهودیان در کشورهای اشغال شده را ناچار ساختند بازوبند جهودی به آستین خود نصب کنند تا به آسانی شناخته شوند- و پس از مدتی به جای آن «وصله یهودی» را رایج کردند که در واقع تقلیدی از دستور پاپهای مسیحی و همچنین فرمان خلفای اسلامی در قرون وسطی بود که به این وسیله می خواستند یهودی را از مسیحی و مسلمان مشخص سازند.
در اواخر سال ۱۹۳۹ از یهودیان لهستان خواسته شد وصله یهودی را در پشت لباس خود نیز نصب کنند. در سپتامبر سال ۱۹۴۱ این دستور یهودیان همه سرزمین های اشغال شده را شامل گردید و حتی کشورهائی نیز که توسط نازی ها اشغال نشده، ولی فرمانبرداری از آنها را تعهد کرده بودند، آن را به اجرا گذاشتند.
برقراری وصله جهودی و متمرکز ساختن یهودیان در «گتوها» و مکان های محصور، مقدمه ای برای اجرای توطئه بعدی، یعنی فرستادن یهودیان به بازداشتگاههای مرگ، به هدف کشتن آنان بود.
به دستور اشغالگران آلمانی، در هر «گتو» یک واحد محلی مرکب از یهودیان برپا گردید که مأموریت آن برقراری نظم و نظارت بر اجرای دستورات مأموران آلمانی بود. افراد این واحدها می کوشیدند به برادران و خواهران نگون بخت خود کمک برسانند. ولی مرگ و میر، گرسنگی، بیماری و مصیبت آنقدر گسترده بود که از دست این افراد کاری برنمی آمد.
تعداد افرادی که در خیابان ها جان می دادند و فریاد رسی نبود، آنقدر افزایش یافت که مأموران امکان گردآوری و انتقال همه اجساد را نداشتند. دیدن پیکر بی جان افراد گرسنه وبیمار در خیابان ها، به یک امر عادی مبدل شده بود.
با اینهمه، تلاشگران یهودی، در شرائط مرگبار «گتو» نیز کوشیدند امکاناتی برای زندگی عادی افراد بوجود آورند. علیرغم همه محدویت ها و فشارها و خطرات، مدارس یهودی، کودکستان ها، درمانگاهها، نوانخانه ها و سایر تشکیلات اجتماعی، در سخت

ترین شرائط به کار خود ادامه می دادند و حتی مخفیانه روزنامه و شب نامه منتشر می کردند .

کودکان مظلوم در کنار خیابانها جان می دادند و مردم گتو خود آنقدر بیچاره بودند که نمیتوانستند کمکی کنند

هدف آلمان هیتلری از متمرکز ساختن یهودیان در «گتوها»، نه تنها تحقیر و آزار آنان و غارت اموال و اثاثیه شان بود، بلکه آنها می خواستند یهودیان از ادامه کار و معیشت محروم شوند و رابطه آنان با دنیای خارج به کلی متوقف گردد، تا بتوان آنها را آسان تر و در زمان کوتاه تری از میان برد.
آلمانها همچنین نمی خواستند که یهودیان به دیگر مردمان سرزمین های اشغال شده بپیوندند و علیه ارتش آلمان هیتلری و مأموران اس.اس. به نبرد پارتیزانی بپردازند.
پس از آنکه ارتش آلمان به اتحاد شوروی نیز حمله برد و بخشهای عظیمی از خاک روسیه را به تصرف درآورد، در هر شهر و آبادی آن سرزمین نیز که مراکز یهودی نشین وجود داشت، یهودیان به همین سرنوشت تلخ دچار شدند.

یهودیان گتو در بدترین شرائط می کوشیدند با امکانات بسیار محدود به همیاری یکدیگر بشتابند

بخش دهم
حمله به اتحاد جماهیر شوروی
(سال ۱۹۴۱)

حمله نظامی آلمان هیتلری به خاک اتحاد شوروی (که «عملیات بارباروسا» Operation Barbarossa نام گرفت) نگون بختی یهودیان اروپا را دوچندان ساخت. زیرا در حالی که حدود سه و نیم میلیون نفر یهودی در لهستان می زیستند، شمار یهودیان در سراسر اتحاد شوروی از این رقم نیز بسیار بالاتر بود. صدها هزار نفر از یهودیانی که در نواحی غربی شوروی می زیستند به نقاط داخلی آن سرزمین گسترده، مخصوصا در جمهوری های آسیای میانه (به ویژه ازبکستان) نقل مکان کردند.
«عملیات بارباروسا»، برای یهودیان آخرین بخش از توطئه هیتلر برای آنچه که «حل نهائی مسأله یهود» می نامید محسوب می شد.
در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۱ ، ارتش آلمان با لشگریان بسیار و قدرت کوبنده، با نقض آشکار پیمان متقابل امنیتی بین دو کشور، به شوروی حمله برد تا آن سرزمین را به اشغال خود درآورد. این حمله با قدرت و با مهارت زیاد طرح ریزی شده بود و ارتش آلمان تلاش داشت پیش از فرا رسیدن فصل سرمای زمستان (که ارتش ناپلئون بناپارت را از پای درآورد) سرنوشت جنگ را رقم بزنند و شوروی را وادار به تسلیم کنند.

اوباش تحریک شده، به زن ناتوان یهودی حمله برده اند

آلمانی ها برای آنکه راه را برای اشغال هرچه سریعتر خاک شوروی آماده سازند، از مدتها پیش از آن در میان ناسیونالیست های افراطی روسیه و نژادپرستان و یهودستیزان در آن سرزمین رخنه کرده و به تبلیغات گسترده ضد یهودی دست زده بودند. در سرزمین هائی چون بلاروس، اوکراین، لتونی و لیتوانی احساسات عمیق ضد کمونیستی وجود داشت که آلمانها کوشیدند آنرا با گرایش های یهودستیزانه مردمان آن سرزمین ها (که ریشه تاریخی داشت) درهم آمیزند.

ارتش آلمان از همان روزهای نخستینی که بر شهرها و شهرکهای شوروی مسلط گردید یهودکشی را آغاز کرد و این جنایات به صورت منظم و با شیوه های شیطانی و با به کار بردن امکانات گسترده، تا آخرین روزهای جنگ (۹ مه ۱۹۴۵) ادامه یافت. در طول این مدت، علاوه بر چند میلیون نفری که به بازداشتگاههای مرگ فرستاده شدند، کشتار یهودیان در همه شهرها و مناطق یهودی نشین شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی که به اشغال ارتش روسیه درآمده بود دنبال شد.
هیتلر نسبت به کمونیسم تنفری عمیق داشت و اشغال خاک شوروی را به هدف اجرای نقشه ای که «فضای حیاتیLebensraum » برای توسعه طلبان آلمانی نامیده می شد بسیار مهم می دانست و همچنین به این تصور باطل رسیده بود که کمونیسم را یهودیان بوجود آورده اند و از این راه قصد تسلط بر دنیا را دارند و بنابراین همه کمونیست ها، روشنفکران و یهودیان شوروی را باید نابود کرد.
«عملیات بارباروسا» (به معنی عملیات «ریش حنائی» که لقب یکی از پادشاهان آلمان در قرن دوازدهم بود) همانگونه که نقطه عطف جنگ جهانی دوم محسوب می شود، برای یهودیان اروپا نیز بسیار سرنوشت ساز بود. ارتش آلمان در عین حال که به جنگ ادامه می داد، واحدهای ویژه ای را نیز به پشت جبهه فرستاده بود که دستور داشتند همه یهودیانی را که در شهرها و نواحی اشغال شده زیست می کنند بیابند و آنها را در کوتاه ترین مدت نابود کنند تا نتوانند به ارتش شوروی یاری برسانند. در این عطش سیراب ناپذیر آدمکشی آلمانها، میلیونها نفر از اهالی غیریهودی شوروی نیز به قتل رسیدند.
در کنار واحدهای منظم ارتش آلمان که به نبرد و اشغال ادامه میدادند، تیپ های ویژه ای نیز با علائم ««A»، «B»، C»» و «D»، شامل افراد اس.اس.، پلیس و واحدهای کمکی از میان افراد محلی که ضد یهود و ضد کمونیست بودند برپا شد. افراد این واحدها دستور داشتند نواحی اشغال شده را از وجود افراد مخالف آلمان پاکسازی کنند. ولی فرمانده یکی از این تیپ های به نام «اوتو اولندورف» (Otto Ollendorf که خود مسؤول قتل ۹۰ هزار نفر از یهودیان شوروی بود) افشا کرد که «راینهارد هایدریش» (Reinhard Heydrich) به طور شفاهی دستور داده بود هر یهودی که شناسائی می شود باید در جا به قتل برسد.

به زنان یهودی لحظاتی پیش از تیرباران دستور داده اند لخت شوند. ولی آنها هنوز نمی دانند چه سرنوشتی در انتظار دارند

در هر شهر و شهرک، افراد ویژه اس.اس. با کمک همدستان محلی، یهودیان را گرد می آوردند، آنان را به خارج از شهر می بردند، دستور می دادند چاله های بزرگ حفر کنند و سپس از پشت سر آنان را هدف رگبار گلوله قرار داده و اجسادشان را به داخل چاله ها می انداختند.
یهودستیزان محلی در اوکراین و اماکن دیگر، این دستور آلمانها را با ولع و التهاب زیاد اجرا کردند تا هر چه زودتر به آرزوی نابودی یهودیان برسند.

صدها هزار نفر یهودی ساکن شوروی، به این شیوه به قتل رسیدند و اجساد آنها در گودال و خندق دفن گردید.
یکی از فاجعه بارترین قتل گاههای شیطان نازی در نقطه ای به نام «بابی یار» (Babi Yar) در حومه شهر کیف پایتخت اوکراین بود. فرمانده تیپ آلمانی دستور داد همه یهودیان شهر کیف را به عنوان انتقام جوئی نسبت به عملیات چریکی پارتیزان های محلی علیه ارتش آلمان، در یک محل گرد آورند و آنها را به رگبار گلوله ببندند.
بسیاری از یهودیان شهر که امکان فرار پیدا نکرده بودند، به گورستان یهودی که در حومه شهر قرار داشت برده شدند و در ظرف دو روز در سپتامبر ۱۹۴۱ سربازان آلمانی و همدستان محلی آنان ۳۳٫۷۷۱ نفر یهودی را به رگبار گلوله بستند و اجساد آنان را به داخل خندق «بابی یار» انداختند. هزاران نفر از نگون بختان کولی و همچنین اسیران جنگی روسی نیز به همین مکان آورده شدند و به قتل رسیدند.
در شهر ویلنا پایتخت لتونی نیز فاجعه مشابهی توسط جنایتکاران آلمانی و محلی به وقوع پیوست: دهها هزار نفر از یهودیان شهر و اطراف آن را بازداشت کردند، آنها را به زور اسلحه به جنگلی منتقل ساختند که در فاصله ده کیلومتری از شهر قرار داشت. یهودیان را دسته دسته به لبه پرتگاه یا خندق بردند و آنان را به رگبار گلوله بستند تا اجسادشان به داخل خندق بیفتد. شمار بسیار معدودی از نگون بختان یهودی از این مرگ دهشتناک جان بدر بردند و شماری نیز موفق به فرار شدند، ولی افراد محلی آنان را محاصره کردند و با ضربات سهمگین آنها را به وضع فجیعی به قتل رساندند.

اوباش محلی برای آنکه هر چه زودتر بر اموال یهودیان مسلط شوند آنها را بیرحمانه به قتل میرسانند

شوربختانه باید گفت که یهودستیزان محلی، در همه کشورهای اروپای شرقی که به اشغال ارتش آلمان نازی درآمد، و حتی حکومت های کشورهای دیگری که گرچه اشغال نشدند ولی فرمانبردار آلمان هیتلری گردیدند، اکثرا خود نیز در کشتار یهودیان و غارت اموال آنان نقش فعالی ایفا کردند. با توجه به این واقعیت تلخ، شگفت آور نیست که هیتلر دستور داد اکثر بازداشتگاههای مرگ و کوره های آدم سوزی را در خاک لهستان و در دیگر کشورهای اروپای شرقی برپا سازند و یهودیان اروپای غربی را نیز با قطار راه آهن به آن جا بفرستند.

بخش یازدهم
«راه حل نهائی»
کنفرانس «وانزه Wannsee »

هر اندازه جنگ جهانی دوم پیش می رفت و سرزمین های بیشتری به اشغال ارتش آلمان نازی درمی آمد، شیوه های حکومت نازی برای کشتار یهودیان منسجم تر و تکمیل تر می شد. در تابستان سال ۱۹۴۱، در حالی که زمان کوتاهی از اشغال بخش عمده ای از اتحاد شوری می گذشت، مارشال «هرمن گورینگ» (Hermann Goering) به «راینهارد هایدریش» (Reinhard Heydrich) دستور داد مقدمات لازم را برای «حل نهائی مسأله یهودیان» در سرزمین های تحت اشغال و یا تحت نفوذ آلمان آماده سازد.

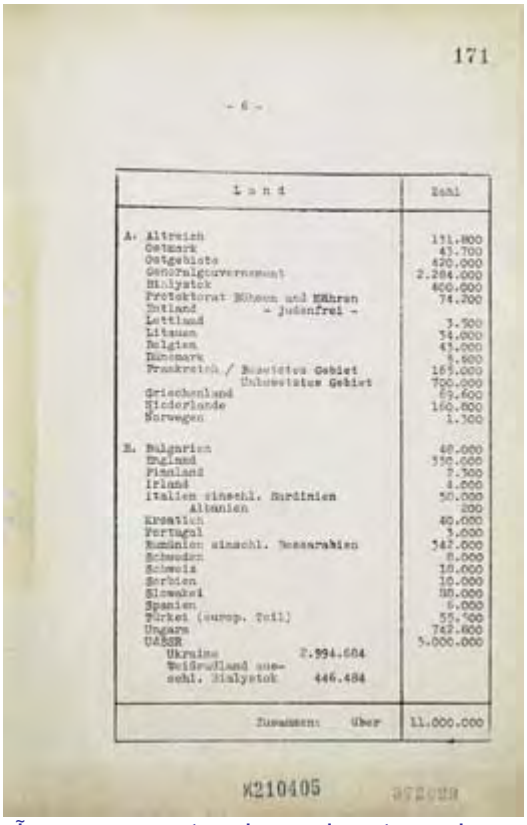

171

- 6 -

L a n d	Zahl
A. Altreich	131.800
Ostmark	43.700
Ostgebiete	420.000
Generalgouvernement	2.284.000
Bialystok	400.000
Protektorat Böhmen und Mähren	74.200
Ostland - judenfrei -	
Lettland	3.500
Litauen	34.000
Belgien	43.000
Dänemark	5.800
Frankreich / Besetztes Gebiet	165.000
Unbesetztes Gebiet	700.000
Griechenland	69.600
Niederlande	160.800
Norwegen	1.300
B. Bulgarien	48.000
England	330.000
Finnland	2.500
Irland	4.000
Italien einschl. Sardinien	58.000
Albanien	200
Kroatien	40.000
Portugal	3.000
Rumänien einschl. Bessarabien	342.000
Schweden	8.000
Schweiz	18.000
Serbien	10.000
Slowakei	88.000
Spanien	6.000
Türkei (europ. Teil)	55.500
Ungarn	742.800
UdSSR	5.000.000
Ukraine 2.994.684	
Weißrußland ausschl. Bialystok 446.484	
Zusammen: Über	11.000.000

K210405

سند سرشماری یهودیان در کنفرانس وانزه که به موجب آن شمار یهودیان در سرزمینهای اشغالی یازده میلیون نفر برآورد شده است. این رقم یهودیان سرزمینهائی را که آلمان قصد اشغال آنها را نداشت شامل نمی گردد

به دنبال این دستور، جلسه سرنوشت سازی به دعوت «راینهارد هایدریش» و با شرکت ۱۶ تن از بلندپایگان ادارات مرکزی و مهم حکومت آلمان هیتلری در نقطه ای در حومه برلین (موسوم به «وانزه») برپا گردید و طرح شیطانی کشتن و نابود کردن همه یهودیان با دقت و به صورت مشروح مورد بحث قرار گرفت و جزئیات هماهنگی بین ادارات و وزارتخانه های مختلف برای اجرای این برنامه تعیین و تصویب شد.
در این جلسه، به دستور «هایدریش»، «آدولف آیشمن» فهرستی را که تهیه کرده بود ارائه داد که به موجب آن شمار یهودیانی که باید برنامه «راه حل نهائی» شامل آنان گردد بر یازده میلیون نفر بالغ می شود. (این آمار افرادی را نیز شامل می گردید که یکی از والدین و یا جد آنان یهودی بوده، گرچه خود آنان مذهب دیگری داشتند).

در صورت جلسه این نشست قید شده که «بر حسب اراده رهبر، و به دنبال بروز جنگ جهانی دوم، برنامه مهاجرت اجباری یهودیان به نواحی خاوری متوقف می شود، و بلندپایگان دولتی به این نشست دعوت شدند تا طرق هماهنگ ساختن شیوه های لازم را مورد بررسی قرار دهند».
فرمانده اردوگاه مرگ «آشوویتس-بیرکناو»(Auschwitz-Birkenau) «ردولف هوس» (Rudolf Hoess) ، در کتاب خاطرات خود نوشت که در سال ۱۹۴۱ (بدون ذکر تاریخ دقیق) به برلین فرا خوانده شد و «هانریش هیملر» (Heinrich Himmler) به او اطلاع داد که رهبر دستور داده است «مسأله یهودیان» به طور نهائی حل شود و افراد اس.اس. وظیفه دارند این دستور را اجرا کنند. «هانریش هیلمر» افزوده گفت: مراکزی که در حال حاضر در شرق اروپا برای نابودی یهودیان وجود دارد، نمی تواند در دراز مدت قادر به قتل آنان در ابعاد گسترده باشد و بنابر این باید بازداشتگاه «آشوویتس» را به این هدف اختصاص داد.
علیرغم اسنادی که در مورد برگزاری کنفرانس «وانزه» و تصمیم به نابودی یهودیان در دست است، هنوز نمیتوان به دقت تعیین کرد که در چه تاریخ و چه افرادی تصمیم به طرح ریزی برنامه کامل و نهائی انهدام یهودیان گرفتند و این برنامه چگونه تهیه گردید. بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که چنین دستوری هرگز به صورت مکتوب صادر نشد، بلکه به طور شفاهی به فرماندهان و مسؤولان ابلاغ گردید. پژوهشگران معتقدند که این دستور در تابستان ۱۹۴۱ توسط هیتلر، و یا با آگاهی پیشین او صادر شد.
البته، همانگونه که پیشتر گفته شد، ماموران آلمان هیتلری از همان روزهای نخستین اشغال سرزمینی، به بازداشت یهودیان، آزار و تحقیر آنان، مصادره اموال و انتقال آنها به گتوها و مراکز محصور می پرداختند و به هر بهانه ای شماری از آنان را به گلوله می بستند و یا تصمیم می گرفتند به عنوان انتقام جوئی و یا هر علت دیگری اهالی یهودی یک شهر یا یک روستا را قتل عام کنند.

احداث حمام گاز خفه کننده شماره ۲ در اردوگاه آشویتس

ولی در تابستان ۱۹۴۱ بود که تصمیم گرفته شد کشتار یهودیان به صورت منظم و برنامه ریزی شده انجام گیرد و طرح دیگری برای نابودی یازده میلیون نفر یهودیانی که

در کشورهای تحت اشغال و یا تحت نفوذ آلمان هیتلری زندگی می کردند انجام گرفت و به همه وزارتخانه ها و تشکیلات حکومتی آلمان دستور داده شد این برنامه را در ابعاد گسترده به اجرا گذارند.
اجرای تیربارانهای دسته جمعی یهودیان توسط جوخه های مرگ، ازدیدگاه مقامات ارشد آلمان نازی کافی نبود و انتظارات آنان را برآورده نمی ساخت. سربازان مسؤول تیربارن ها، خود تحت تأثیر این جنایات قرار می گرفتند و از توان جنگی آنان کاسته می شد. به علاوه، حکومت هیتلری انتظار داشت که نابودی یهودیان سریع تر صورت گیرد- زیرا در دومین سال آغاز جنگ دریافتند که برخلاف انتظار آنان، نبرد به صورت برق آسا پیش نمی رود. اشغال خاک شوروی نیز کندتر از حد انتظار پیش می رفت.
تیربارانها و اعدامهای دسته جمعی بسیار وقت گیر بود و تلاش بسیار می طلبید و از این رو، در ماههای پایانی سال ۱۹۴۱ تصمیم گرفته شد کشتن یهودیان به صورت «مکانیزه» (ماشینی) درآید. از دسامبر همان سال انتقال یهودیان از گتوها به بازداشتگاههای مرگ که برای این منظور برپا شده بود آغاز گردید و قطارهای مملو از زن و کودک و پیر و جوان یهودی، محکومین به مرگ را به صورت گروههای چند هزار نفری و بیشتر به سوی این بازداشتگاهها حمل می کرد.

زنان نگون بخت را برای سرشماری به صف در آورده اند. کلبه های چوبی محل اقامتشان در انتها دیده می شود

بخش دوازدهم
اردوگاههای مرگ

نخستین اردوگاه که آلمانی ها در خاک لهستان برپا کردند تا در آنجا یهودیان را در تعداد بسیار زیاد و به شیوه سریع و ماشینی به قتل برسانند و اجساد آنها را در کوره های آدم سوزی به خاکستر مبدل سازند، در مکانی به نام «خلمنو» (CHELMNO) برپا گردید. انتقال یهودیان به «خلمنو» و کشتار همگانی آنان از ۸ دسامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و تا ژانویه ۱۹۴۵ به صورت منظم و سازماندهی شده و بدون وقفه ادامه یافت.
هزاران نفر یهودیانی را که در گتو شهر «لودج» متمرکز کرده بودند به «خلمنو» منتقل می ساختند، به آنها دستور می دادند لخت شوند، لباسهایشان را در گوشه ای انبار می کردند تا سر فرصت اشیاء گرانبها را برای خود بردارند وسپس آنها را سوار کامیونهای ویژه ای می کردند که لوله گاز کاربوراتور کامیون به داخل انبار کامیون (که یهودیان را در آنجا چپانده بودند) منتهی می شد. کامیون به سوی قبرستانی که از پیش در داخل جنگل احداث شده بود حرکت می کرد و تا هنگامی که به مقصد می رسید، همه افراد نگون بخت به علت استنشاق گاز خفه شده بودند و مأموران هیتلری اجساد آنان را در لایه لایه روی تیرهای چوبی قرار می دادند و آن را به آتش می کشیدند تا اجساد به خاکستر مبدل شود.
در این اردوگاه سه کامیون خفه کننده وجود داشت که توسط آنها حدود ۳۰۰ هزار نفر یهودی و ۵۰ هزار نفر کولی در طول سالهائی که «خلمنو» برپا بود با این شیوه شیطانی کشته و سوزانده شدند. تنها سه نفر یهودی توانستند از این اردوگاه بگریزند و ماجرای این جنایات دهشتناک را به حافظه تاریخ بسپارند. آلمانی ها پیش از سوزاندن اجساد، حتی روکش های طلا را هم از دندان های مقتولین بیرون می آوردند.

یهودیان را گروه گروه از گتوها و بازداشتگاهها با قطار به ارودگاههای مرگ انتقال می دادند

پس از آنکه طرح منظم نابودی یهودیان در کنفرانس «وانزه» به تصویب رسید و به مرحله اجرا گذاشته شد، به دستور دولت آلمان سه اردوگاه دیگر نیز برای کشتن و سوزاندن یهودیان برپا گردید. هر سه اردو در مجاورت راه آهن برپا شد تا سریع تر بتوان یهودیان را از سراسر لهستان و حتی کشورهای دیگر به آنجا فرستاد.
اردوگاه «لوج» (LODZ) در ماه مارس ۱۹۴۲ برپا شد و از بهار ۱۹۴۳ برای آنکه آثار قتل عام را پنهان کنند، شروع به سوزاندن اجساد قربانیان (به جای دفن آنها) کردند.
دومین اردوگاه مرگ «سوبی بور» (SOBIBOR) نام داشت که از ماه مه تا ماه ژوئیه ۱۹۴۲ و سپس از اکتبر ۱۹۴۲ تا اکتبر ۱۹۴۳ یهودیان را در آنجا می کشتند. اردوگاه سوم «تربلینکا» (TREBLINKA) نامیده می شد که یهودی کشی در آن از ژوئیه ۱۹۴۲ آغاز شد و تا اوت ۱۹۴۳ ادامه یافت.
آلمانی ها تصمیم داشتند هر چه زودتر کار قتل عام همه یهودیان اروپا را به انجام برسانند.
در هر یک از این اردوگاهها شمار مأموران آلمانی حدود ۳۰ نفر بود و نیروهای کمکی آنان را یهودستیزان اوکراینی تشکیل می دادند که در آرزوی نابودی یهودیان با هیتلر همنوا بودند.
در هر سه اردوگاه، در همان ساعات نخستین ورود قطار و آوردن قربانیان، زنان و کودکان و مردان را مستقیما به قتلگاه می فرستادند. در این سه اردوگاه در طول جنگ جهانی دوم جمعا ۱٫۷ میلیون نفر یهودی قربانی شدند که بخش بزرگ آنها از اهالی لهستان بودند.

نازیها در کشتن یهودیان آنقدر شتاب داشتند که پیش از برپائی حمامهای گاز خفه کننده، آنها را در صندوق
کامیونهای ویژه که لوله اگزوز کامیون به آن وارد میشد متمرکز میساختند وخفه میکردند

مأموران آلمانی فرستادن یهودیان از گتوها و مراکز محصور به اردوگاههای مرگ را بسیار دقیق برنامه ریزی کرده و با اشتیاق زیاد انجام می دادند. این مأموریت کاری پیچیده بود که همکاری و هماهنگی لوجستیک بین واحدهای نظامی و سازمان های

غیرنظامی را الزامی می ساخت. سازمان کل راه آهن آلمان بخش عمده ای از قطارهای خود را به انتقال یهودیان از نقاط مختلف اروپا به اردوگاههای مرگ اختصاص داده بود.
آلمان ها همچنین تلاش می کردند مقصد نهائی قطارها را پنهان کنند و یهودیان را در مورد مقصود واقعی خود فریب می دادند. آلمان هیتلری از یک سو مایل نبود ملت های جهان به توطئه شیطانی نابودی یهودیان پی ببرند- و همزمان نمی خواست یهودیان بدانند که به قتلگاه فرستاده می شوند، تا مقاومتی نکنند.
بی تردید، «آشوویتس» (AUSCHWITZ) بزرگترین و مجهزترین اردوگاه مرگ بود که آلمان ها در طول جنگ جهانی دوم برای نابودی هرچه سریعتر یهودیان برپا کردند. «آشوویتس» نیز همانند اکثر اردوهای دیگر مرگ و یهودی کشی، در خاک لهستان برپا شد، زیرا آلمان ها از همکاری گسترده یهودستیزان لهستانی برخودار بودند و اطمینان داشتند که حتی اگر یهودیانی بخواهند از اردوگاه بگریزند تا شاید خود را از مرگ نجات دهند، افراد محلی لهستانی آنها را دستگیر گرده و به ارتش آلمان تحویل خواهند داد.
آلمانی ها در این اردوگاه همه وسائل لازم را برای خفه کردن یهودیان و سوزاندن اجساد آنها برپا ساختند.
برای خفه کردن این نگون بختان، آلمانیها از گاز سیکلون- ب (Zyklon B) استفاده می کردند که آن را پیشتر به روی اسیران روسی آزمایش کرده و از نتیجه آن بسیار راضی بودند. در «آشوویتس» چندین حمام گاز خفه کننده احداث کرده بودند که قربانیان را به بهانه آنکه باید حمام کنند، لخت وارد آنجا کرده و سپس گاز سیکلون را از دوش ها وارد فضای بسته آنجا می کردند و یهودیان با عذاب بسیار جان می دادند. اجساد مقتولین به کوره های آدم سوزی منتقل می گردید تا به خاکستر مبدل شود.

اجساد قربانیان حمامهای گاز و دیگر مقتولین را در این کوره ها میسوزاندند و خاکستر می کردند

بازده اردوگاه مرگ «آشوویتس» آنقدر برای آلمانی ها رضایت بخش بود که پس از مدت کوتاهی یک کارخانه دیگر آدم کشی در کنار آن به نام «بیرکناو» (BIRKENAU) برپا ساختند و از ماه مارس ۱۹۴۲ قتل عام یهودیان در این اردوگاه نیز آغاز گردید. در «بیرکناو» جمعا چهار حمام گاز خفه کننده احداث شده بود که آنجا را عملا به یک

کارخانه بزرگ انسان کشی مبدل ساخت. یهودیان را از سراسر اروپا با قطار به آنجا حمل می کردند و اکثر آنها بلافاصله به حمام های گاز سیکلون ب فرستاده می شدند. ولی عده معدودی نیز موقتا از مرگ نجات می یافتند، زیرا چون قدرت بدنی کافی داشتند و سالم به نظر می رسیدند، برای انجام خدمات مختلف در داخل اردوگاه به کار گرفته می شدند و یا به کارخانه های مهمات سازی که در اطراف اردوگاهها برپا شده بود اعزام می گردیدند و به کار اجباری می پرداختند.
برخی از این نگون بختان نیز برای اجرای آزمایش های پزشکی گزیده می شدند. برخی پزشکان ددمنش آلمانی، آزمایش های بسیار خطرناک خود را روی این گونه قربانیان انجام می دادند.هنگام اجرای عمل جراحی آزمایشی، معمولا از بیهوش کردن قربانی خودداری می ورزیدند تا آزمایش آنان در شرائط «واقعی تری» انجام گیرد. یکی از این پزشکان جنایتکار فردی به نام دکتر «یوزف منگله» (Josef Mengele) بود که پس از جنگ جهانی و تسلیم شدن آلمان، به آمریکای جنوبی گریخت و شایع است که چند سال پیش مرد و از چنگال عدالت گریخت.
در بهار و تابستان سال ۱۹۴۴ ، در همان ایامی که نخستین آثار شکست آلمان نازی در جبهه ها به وضوح احساس می شد، یهودی کشی در دو اردوگاه مرگ «آشوویتس» و «بیرکناو» شدت گرفت، زیرا یهودیان مجارستان و یهودیان گتوی «لودج» به این کارخانه آدم کشی فرستاده شدند و همدستان هیتلر عجله داشتند هر چه زودتر آنها را نابود کنند.
در طول سال های جنگ، حدود یک میلیون و صد هزار نفر یهودی در «آشوویتس» و «بیرکناو» به قتل رسیدند و همراه با آنان حدود ۷۰ هزار نفر پارتیزان لهستانی، ۲۵۰ هزار نفر کولی و حدود ۱۵۰ هزار نفر از اسیران جنگی شوروی و شماری از شهروندان کشورهای دیگر نیز در آنجا بیرحمانه کشتار شدند.

نمونه دیگری از آزمایشهای ضد بشری نازیها که قربانیان را بدون بیهوشی جراحی میکردند تا ظاهرا آزمایش واقعی تر باشد

نمونه ای از آزمایشهای حیوانی به روی افراد اردوگاههای مرگ نازی بدون داروی بیهوشی

فصل سیزدهم
قیام یهودیان گتو «ورشو»

وسائل تبلیغاتی حکومت آلمان هیتلری به انواع ترفندهای ناجوانمردانه و دروغ های شرم آور متوسل شدند تا واقعیت کشتار یهودیان را کتمان کنند و دنیا را از وقوع این بزرگترین فاجعه همه ادوار و قرون ناآگاه نگاه دارند.
آلمانها در این کتمان کاری یک هدف دیگر نیز دنبال می کردند و آن اینکه با خیزش و مقاومت یهودیان روبرو نشوند و بتوانند انتقال آنها به اردوگاههای مرگ را راحت تر و بدون رویاروئی با مخالفت ها و درگیریها انجام دهند.
هنگامی که دستور بازداشت همگانی یهودیان لهستان صادر شد و انتقال آنها به اردوگاههای مرگ آغاز گردید، چنین ادعا کردند که می خواهند شماری از افراد «بیکار و عاطل» را به کارخانه های روسیه و لهستان بفرستند.
به یهودیان کشورهای غرب اروپا نیز گفته می شد که آنان را به کشورهای شرق اروپا می فرستند که زندگی آزادتری داشته باشند.
واکنش یهودیان نسبت به فاجعه ای که در انتظار آنها بود و از ماهیت آن اطلاع دقیقی نداشتند از چند عامل سرچشمه می گرفت.
نازی ها از سال ۱۹۳۳ که قدرت را بدست گرفتند، تا سال ۱۹۳۹ که جنگ جهانی دوم را آغاز کردند، و همچنین در تمام سال هائی که جنگ ادامه داشت، یهودیان را به طور منظم مورد تعقیب و آزار قرار داده امکانات مالی آنان را به کلی از بین برده بودند.

خانواده ها را از خانه های خود بیرون می رانند و به بازداشتگاه مرگ میفرستند

یهودیان افرادی فرسوده، ضعیف، فقیر و ناتوان بودند که قدرت مقاومت را از دست داده و تا حدودی در برابر سرنوشتی که در شرائط جنگی در برابر آنان قرار داشت سر تسلیم فرود آورده بودند. آلمان ها شخصیت انسانی یهودیان را پایمال کرده و همه سازمان های همیاری آنان را متلاشی ساخته و ارتباط یهودیان با جهان خارج را به کلی قطع کرده بودند.

گرسنگی و مرگ که در گوشه و کنار گتوها و مراکز نگاهداری یهودیان در انتظار آنان بود، از قدرت مقاومت آنان و میل به ادامه زندگی می کاست. آنان از اقدامات وحشیانه و ناگهانی مأموران آلمانی و همدستان محلی آنان چنان شگفت زده و غافلگیر شده بودند که نمی توانستند به مقاومت بپردازند.
سازمان های اجتماعی و رهبران جامعه آنها نیز از بین رفته بودند و نمی توانستند به یک اقدام همگانی دست بزنند.
کمتر کسی می توانست باور کند که آلمان هیتلری به نابودی طراحی شده و منظم یهودیان دست زده است.
با اینهمه، کتاب تاریخ هولوکاست حاوی یک برگ پرافتخار قیام جوانان یهودی در گتو ورشو (پایتخت لهستان) است. شماری از جوانان دلاور و هوشیار، که اطلاع یافته بودند هیتلر یهودیان را از گتوها به اردوگاههای مرگ منتقل می سازد تا آنها را نابود کند، در بهار سال ۱۹۴۳ به یک خیزش همگانی دست زدند. رهبری این قیام دلاورانه را جوان شجاعی به نام «مردخای انی لوویچ» (Mordechai Anielewicz) به عهده داشت. جوانان یهودی با دست خالی، ولی به کمک ایمان به قوم خویش و اراده مصمانه برای مبارزه با شیاطین نازی، در برابر یک ارتش منظم و بسیار قوی، که اکثر کشورهای اروپا را به اشغال درآورده بود، به پا خاستند.
در ۱۸ ژانویه ۱۹۴۳ این جوانان آگاهی یافتند که آلمان ها قصد دارند هزاران نفر از یهودیانی را که در گتو ورشو متمرکز ساخته بودند به اردوگاههای مرگ بفرستند و آنها را به قتل برسانند. بنا بر این تصمیم گرفتند مقدمات یک خیزش حماسی را آماده سازند و از شرف و ملیت خویش دفاع کنند. جوانانی که برخی از آنان با زحمت زیاد اسلحه کمری کهنه بدست آورده و یا خود آلات جنگی بسیار ابتدائی تولید کرده بودند، فرمان قیام دادند. آلمان ها که از این واکنش به وحشت افتاده و انتظار آن را نداشتند، به طور موقت برنامه انتقال یهودیان به اردوگاههای مرگ را متوقف ساختند. این رویداد موجب دلگرمی بیشتر جوانان یهودی شد و آنها را برای ادامه مبارزه تشویق کرد.

قیام کنندگان گتو پس از روزها مقاومت دلیرانه، خود را به پائین پرت میکنند که زنده اسیر نشوند

در ۱۹ آوریل ۱۹۴۳ ، در همان حالی که یهودیان در بدترین شرائط خود را برای استقبال از عید «پسح» (عید فطیر) آماده می ساختند، مأموران آلمانی دوباره به داخل گتو ریختند تا یهودیان را سوار کامیون ها کرده به ایستگاه قطار انتقال دهند.

نازیها رزمندگان را با گاز خفه کننده از سنگرهای زیر زمینی بیرون میکشیدند و تیرباران میکردند

جوانان یهودی که انتظار چنین لحظه ای را داشتند دستور قیام صادر کردند و بسیاری از یهودیان در تونل های زیرزمینی و یا طبقات بالای ساختمان ها سنگر گرفتند و به مقاومت پرداختند. تلاش ارتش آلمان برای ورود به گتو ناکام ماند و از این رو به سربازان دستور داده شد با کمک وسائل آتش فشان همه ساختمان های گتو را یکی پس از دیگری به آتش بکشند تا کسانی که در آنها سنگر گرفته و یا مخفی شده اند در آتش بسوزند.

با درهم کوبیدن قیام گتو ورشو، سربازان نازي همه جا جوانان يهودي را دستگير و تيرباران كردند

این مبارزه دلیرانه گروهي معدود و کم اسلحه، در برابر ارتشي که تا دندان مسلح بود، یک ماه تمام ادامه یافت. چندین واحد رزمي آلماني در تمام این مدت براي به زانو درآوردن یهودیان به پا خاسته تلاش مي کردند و هر بار با ناکامي روبرو مي شدند.
ولي بالاخره ارتش آلمان بر سراسر گتو دوباره مسلط گردید و همه مبارزان را که هنوز در سنگرها مقاومت مي کردند به اسارت گرفت و یا آنان را به گلوله بست.
در تاریخ جنگ جهانی دوم، این نخستین بار بود که یک قیام چریکی علیه سربازان اشغالگر آلمان هیتلری در داخل یکی از شهرهای اروپا که به اشغال نازیها درآمده بود به وقوع پیوست.
به دنبال این قیام بود که سربازان آلمانی گتو ورشو را عملا با خاک یکسان کردند و اکثر ساختمان ها را ویران ساختند و بالاخره بازمانده یهودیان را که به اسارت گرفته بودند، به اردوگاههای مرگ فرستادند.
در بسیاری دیگر از کشورها و شهرهای تحت اشغال آلمان نازی، عملیات مشابهی (ولی در ابعاد بسیار کوچکتر) توسط جوانان مبارز یهودی، برای مقابله با ارتش جنایتکار و بسیار مجهز نازی به عمل آمد که شرح آنها در این مختصر نمی گنجد.

بخش چهاردهم
سکوت دنیا در برابر قتل عام یهودیان

یهود آزاری در آلمان هیتلری، همانگونه که در فصول پیشین خواندیم، سال ها قبل از آغاز جنگ جهانی دوم شروع شد. از سال ۱۹۳۳ که هیتلر با سوءاستفاده از دموکراسی شکننده آلمان، و با این شعار که قصد دارد مردمسالاری را نابود کند و حکومت خودکامه و سرکوبگر برپا سازد، و ناسیونالیسم افراطی نازی قصد داشت بر سراسر اروپا و جهان مسلط گردد و «نژاد برتر» را در دنیا حاکم سازد، تبلیغات یهودستیزانه و عملیات یهودآزاری در ابعاد گسترده آغاز شد و هر روز شدت بیشتری یافت.

نقشه هوائی دو اردوگاه مرگ آشوویتس و بیرکناو
که متفقین نخواستند آنها را بمباران و ویران کنند

در فصول پیشین خواندیم که هیتلر پیش از آغاز جنگ، یهودیان آلمان را از همه حقوق شهروندی محروم کرد، اموال آنان را گرفت، از مشاغلی که داشتند اخراج کرد و با تبلیغات زهرآگین، یهودیان را در جامعه آلمانی به کلی منزوی ساخت و هر گونه رابطه بین «آلمانی پاک» با «سامیان پست نژاد» را ممنوع کرد.
دنیا در آن سال ها نه تنها به این عملیات غیرانسانی آلمان هیتلری اعتراض نکرد، بلکه همانگونه که در فصل های پیشین خواندیم، بسیاری از کشورها دروازه های خود را نیز به روی یهودیان آواره و پناهجو بستند و به آنها اجازه ورود ندادند.
این بی اعتنائی جهان نسبت به سرنوشت یهودیان اروپا، که هیچگونه پشت و پناهی نداشتند و فاقد کشور مستقل خود و فاقد ارتش قدرتمندی بودند که بتواند از آنها دفاع کند، از جمله عوامل مهمی بود که هیتلر را عملا تشویق کرد به اجرای قصد شیطانی نهائی خود، یعنی نابودی یهودیان بپردازد.
در سال های جنگ، بی تردید سازمان های اطلاعاتی کشورهای متفقین آگاهی داشتند که چگونه هیتلر در سرزمین هائی که به اشغال در می آورد به یهودآزاری می پردازد. آنها بی تردید از انتقال اجباری یهودیان به گتوها و مراکز محصور و بازداشتگاهها

به خوبی اطلاع داشتند و همچنین می دانستند که واحدهای اس.اس. و ارتش آلمان، یهودیان را از گتوها با قطاربه قتلگاه می فرستند. ولی برای پایان بخشیدن به این جنایات به هیچ اقدامی دست نزدند و قتل عام یهودیان، بدون هیچ مانعی ادامه یافت.
سیاستمداران نیروهای متفقین ادعا می کنند که آنها چنان سرگرم مبارزه با ارتش آلمان و جلوگیری از ادامه پیشرویهای آن بودند که نمی توانستند برای نجات یهودیان اقدام کنند. این ادعا نمی تواند مورد قبول قرار گیرد، زیرا آنها به آسانی می توانستند خطوط راه آهن را که به اردوگاههای مرگ می رسد بمباران کنند و یا حمام های گاز خفه کننده و کوره های آدم سوزی را منهدم سازند. ولی متفقین حتی برای یک بار به چنین تلاشی دست نزدند و ادعا می کردند که به بمب های خود برای نابودی شهرهای آلمان و به زانو درآوردن هیتلر نیاز دارند و بمباران هدف های نظامی و غیرنظامی در داخل آلمان، از انهدام کوره های آدم سوزی فوری تر و مهم تر است.
تنها در ماه آوریل ۱۹۴۳ ، یعنی هنگامی که نخستین آثار خستگی و شکست ارتش آلمان احساس می شد بود که نمایندگانی از بریتانیا و ایالات متحده با یکدیگر دیدار کردند تا درباره سرنوشت یهودیان در کشورهائی که به اشغال ارتش هیتلری درآمده بودند گفتگو و چاره اندیشی کنند. ولی پیامد این نشست آنقدر مأیوس کننده بود که «ساموئل زیگل بویم» (Samuel Zygelbojm)یکی از رهبران جامعه یهودیان لهستان که در لندن پناه گرفته بود، در اعتراض به این بی اعتنائی جهانی نسبت به سرنوشت یهودیان نگون بخت و بیدفاع، خودکشی کرد. او در وصیت نامه خود نوشت: «شاید خودکشی من به این بی اعتنائی جهانی پایان دهد».
رهبران کشورهای متفقین نمی توانند ادعا کنند که از جنایات هیتلر علیه یهودیان بی اطلاع بودند. در ماه مه ۱۹۴۲ رادیو بی.بی.سی گزارش دقیقی درباره ابعاد یهودی کشی در لهستان در اختیار همگان قرار داد.

برگزاری کنفرانس عالی تهران با شرکت چرچیل، روزولت و استالین سرنوشت جنگ را رقم زد

البته در بهار ۱۹۴۲ رهبران ایالات متحده (پرزیدنت روزولتRoosevelt) و بریتانیا (وینستون چرچیلChurchill) برای نخستین بار در یک اظهاریه عمومی، به دولت آلمان هیتلری اخطار کردند که در برابر این یهودکشی مسؤولیت دارد و به کیفر چنین اعمالی خواهد رسید. ولی تصور کلی سیاستمداران و فرماندهان ارتش متفقین آن بود که

نباید برای نجات یهودیان تلاش کرد و کوشش اصلی باید رسیدن به پیروزی در جنگ باشد- که در آن هنگام مسأله یهودیان نیز به طور طبیعی حل خواهد شد.

پاپ پی دوازدهم وجدان مسیحیت را زیر
پا گذاشت و در برابر جنایات سکوت کرد

در ماه ژوئیه ۱۹۴۴ هواپیماهای اطلاعاتی ایالات متحده تصاویر هوائی بسیار دقیقی از اردوگاه مرگ «آشوویتس» گرفتند که تأسیسات آن به خوبی دیده می شد. ولی هواپیمائی که در ۲۹ اوت برای بمباران کردن این تأسیسات اعزام گردید، نتوانست هدف گیری دقیق کند و بمب های آن حمام های گاز خفه کننده را ویران نساخت.
حتی پاپ اعظم کاتولیک جهان، پاپ پی دوازدهم، نه تنها برای نجات یهودیان هیچگونه اقدامی نکرد، بلکه عملا با حکومت نازی همکاری داشت. اگر پاپ اعظم به باورمندان کاتولیک و رهبران کلیسا در لهستان و کشورهای دیگر دستور میداد با نازیها همکاری نکنند، شاید شماری از یهودیان از مرگ نجات می یافتند.

بخش پانزدهم
مبارزه پارتیزانی یهودیان

اشتباه است اگر تصور شود که همه یهودیان اروپا گوسفندوار و با پای خود به قتلگاه رفتند. گرچه حکومت هیتلری در یک جنگ فرساینده که از سال ۱۹۳۳ (هنگام به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان) آغاز شد و تا بهار سال ۱۹۴۵ (پایان جنگ در اروپا) بی وقفه ادامه داشت، یهودی کشی را یکی از اولویتهای خود دانسته و بخش قابل توجهی از امکانات نظامی و منابع لوجیستیک خود را برای اجرای این نقشه شیطانی اختصاص داده بود، یهودیان بسیاری در طول جنگ توانستند از چنگال نازی ها و عمال آنان به جنگلها بگریزند و به پارتیزان ها بپیوندند و در راه مبارزه با ارتش اشغالگر جان خود را فدا کنند.

پارتیزانهای یهودی در نبرد به سلاحهای بسیار ابتدائی مجهز بودند

در کنار این مبارزه پارتیزانی، در گتوها و روستاها و شهرهائی که ارتش آلمان و عمال آن می کوشیدند یهودیان را بازداشت کرده و پس از مصادره اموال، آنها را به کوره های آدم سوزی بفرستند، با آنکه یهودیان از قصد نهائی نازیها و وجود اردوگاههای مرگ آگاهی ملموسی نداشتند، جوانان دلیر یهودی با استفاده از شیوه های مختلف، راه گریز در پیش گرفته و به مبارزه علیه نازیسم می پیوستند.
از قیام یهودیان گتو ورشو علیه نازیها در یکی از فصول پیشین سخن گفتیم و از جمله گفتیم که در بسیاری از گتوها، یهودیان جوان سازمانهای زیرزمینی بوجود آورده بودند تا همزمان با مبارزه علیه نازیها، بتوانند به نیازهای روزمره همکیشان نگون بخت خود رسیدگی کنند و با دست خالی بکوشند از رنج و محنت آنان بکاهند.
از هنگامی که هیتلر در آلمان به قدرت رسید، سازمانهای یهودی و احزاب چپ گرا که در اروپای شرقی برپا شده بودند بسیار فعال بودند- و هنگامی که جنگ جهانی دوم آغاز شد و در همه سالهائی که ادامه داشت، این فعالیت سیاسی نیز دنبال شد و در مبارزه با نازیسم تبلور یافت.

یکی از سازمانهای فعال یهودی «جنبش خالوتس» (החלוץ – Hechalutz پیشگام) نام داشت، که در آن شرائط دشوار پیش از جنگ و پس از بروز آن ، جوانان یهودی را با زبان عبری و آرمانهای یهودی و امید بازگشت به سرزمین پدری (ארץ ישראל ارتس ییسرائل Eretz Israel) آشنا می ساخت. جوانان یهودی، در این جنبش فرا می گرفتند

که باید بیم و ترس را کنار گذارند، در برابر یهودستیزان و نامردمانی که از آزار یهودیان لذت می بردند جای خالی نکنند، در برابر آنان بایستند و به یهودی بودن خویش افتخار کنند و خود را برای بازگشت به سرزمین پدری و خاک باستانی اسرائیل آماده سازند.
در آن شرائط دشوار جنگی، یهودیان جوان جلساتی برپا میکردند و به تبادل نظر می پرداختند و به یکدیگر قوت قلب می بخشیدند. پس از اشغال سرزمین های شرق اروپا توسط نازیها، یهودیان جوانی نیز بودند که روزنامه های مخفی منتشر می کردند، گزارشهای جنگ را به آگاهی همگان میرساندند، مردم را به مقاومت در برابر دشمن نازی فرا می خواندند و از یهودیان میخواستند نترسند و مبارزه کنند.
برخی از این سازمانها همچنین به عملیات دلاورانه ای برای نجات کودکان و نوجوانان یهودی دست میزدند. هزاران کودک یهودی از نواحی اشغال شده در اروپای شرقی به این وسیله نجات یافتند و به فرانسه و هلند انتقال یافتند تا ارتش نازی نتواند آنها را به کوره های آدم سوزی بفرستد.

پارتیزانهای یهودی در آخرین سال جنگ خود را برای یورش به واحدهای آلمانی آماده می سازند

در بلژیک، یهودیان در براه انداختن نهضت مقاومت ملی علیه اشغالگران آلمانی نقش مهمی داشتند. آنها همچنین در خیزش ضد نازی که در سال ۱۹۴۴ در اسلواکی روی داد سهم قابل توجهی ایفا کردند.
برخی یهودیان یوگوسلاوی و آنانی که توانسته بودند به آن کشور بگریزند، خود را به جنگل های معروف آن کشور رسانده و به پارتیزانها پیوستند و در کنار سپاهیان مارشال «تیتو» (Tito) به مبارزه با اشغالگران هیتلری پرداختند.
در جمهوری های اوکراین و بلاروس نیز دهها هزار نفر یهودی خود را به جنگل ها و مراکز پارتیزانی رساندند و از برپا کنندگان اصلی واحدهای رزمی پارتیزانی بودند و در نبردها دلاوری و جانفشانی کردند. در برخی موارد حتی واحدهای ویژه یهودیان برای مبارزه با آلمان هیتلری برپا شده بود و در مواردی دیگر، یهودیان در واحدهای پارتیزان های محلی می جنگیدند.

یهودیان، در کنار عملیات پارتیزانی ، اردوگاههائی نیز برای پذیرفتن زنان و کودکان و مردان غیررزمی یهودی برپا ساخته بودند تا از افتادن آنها به دست نازیها جلوگیری کنند. پارتیزان های یهودی به این آوارگان آذوقه میرساندند و از آنها محافظت میکردند.
در سال های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ شمار جوانان یهودی که به خیزش پارتیزان ها پیوسته و در کنار آنها علیه هیتلر می جنگیدند بطور چشم گیری افزایش یافته بود.
در جنگل های اطراف شهر مینسک پایتخت بلاروس، واحدهای مستقل پارتیزانی یهودیان فعالیت میکردند که دلاوری های آنان شهرت بسیار یافت. در لهستان ، شمار یهودیانی که در واحدهای پارتیزانی فعالیت میکردند، به ویژه در واحدهائی که گرایش کمونیستی داشتند، بسیار چشمگیر بود.

در برابر ماشین جنگی عظیم هیتلری، این مبارزه پارتیزانی ظاهرا ناچیز می نمود. ولی همین تعداد کم نیز نشان دلاوری و جانفشانی یهودیان شیردلی بود که نمی خواستند در برابر آلمان هیتلری تسلیم شوند.

کوبنر (وسط) یک شاعر و یک رزمنده دلاور بود

یهودیان نه تنها اسلحه نداشتند و بدست آوردن جنگ افزار، در شرائطی که آلمانها همه چیز آنان را مصادره کرده بودند بسیار دشوار بود، بلکه شوربختانه اهالی روستاهای جنگلی نیز به علت سنت های ضد یهودی ، به پارتیزان ها روی خوش نشان نمی داند، به آنها کمک نمی کردند و حتی مواردی وجود داشت که پارتیزان های یهودی را لو می دادند تا سربازان آلمانی و یا عمال محلی شان آنان را دستگیر کنند. در برخی موارد باندهای تبهکاری نیز که به جنگل ها گریخته بودند به آزار یهودیان می پرداختند. فرماندهان برخی گروههای پارتیزانی حاضر نبودند جوانان یهودی را در صفوف خود بپذیرند و در واحدهائی که فرماندهان آنها یهودستیز بودند، پارتیزان های یهودی را حتی به گلوله می بستند و آنها را بیرحمانه به قتل می رساندند – زیرا به باور آنان، یهودی کشی بر مبارزه با آلمان هیتلری اولویت داشت.
در سال های جنگ جهانی دوم، صدها هزار نفر یهودی از کشورهائی که با آلمان نازی می جنگیدند به ارتش متفقین پیوستند تا سهم خود را در مبارزه با هیتلر و پایان بخشیدن به جنایات او ایفا کنند. هزاران نفر از جوانان یهودی در سرزمین اسرائیل نیز

(که در آن هنگام تحت قیمومت بریتانیا بود) برای عضویت در ارتـش متفقـین و پیوسـتن به واحدهای جنگـی انگلـیس داوطلـب شـدند. ولـی دولـت بریتانیـا حاضـر نبـود بـه ایـن داوطلبان مأموریت رزمی بدهد، بلکه آنها را در واحدهای خدماتی (همانند حمل و نقل) و یا پشت جبهه به خدمت می گرفت. یهودیان بسیاری بودند که در ارتش سـرخ اتحـاد جماهیر شوروی به دریافت نشان شهامت و لیاقت مفتخر گردیدند.

فصل شانزدهم
دوستداران بشریت

در آن سالهای مرگ و خون، که ارتش آلمان به سرعت در شرق و غرب اروپا پیش می رفت و به هر جا می رسید به یهودی کشی دست می زد، و در آن دوران شرم آوری که بسیاری از اهالی لهستان و برخی دیگر از کشورهای اشغال شده، داوطلبانه با نازی ها برای سرکوب و نابودی یهودیان همکاری می کردند و به آنها کمک می رساندند و با دست خود همسایه یهودی خویش را می کشتند تا بتوانند اموال او را تصاحب کنند، انسان دوستانی نیز بودند که با به خطر انداختن جان خویش، گروههائی از یهودیان را زیر چتر حمایت خویش قرار دادند تا شاید بتوانند آنان را از چنگال نازی ها برهانند.

سرکنسول سفارت پرتغال در شهر بوردو درجنوب فرانسه «ده سوزا مندس» که به یهودیان
روادید ورود به پرتغال و اسپانیا داد و مغضوب مقامات کشورش قرار گرفته و اخراج شد
ولی بعدها از او اعاده حیثیت گردید

دهها هزار نفر از اهالی لهستان و کشورهای دیگر دوستان یهودی خود را پنهان می کردند و یا به آنها کمک می رساندند که پیش ازبازداشت توسط نازی ها، از چنگال آنها بگریزند.
موارد بسیار پیش آمد که آلمانها و یا عمال آنها از این اقدام بشردوستانه آگاه شدند و عامل آنها را تیرباران کردند تا دیگران ببینند، عبرت بگیرند و در آینده از کمک رسانی به یهودیان خودداری ورزند.
برخی از این انسان دوستان، کودکان یهودی را که والدین آنها به بازداشتگاههای مرگ فرستاده شده بودند گرد می آوردند و به خانه خود می بردند و آنها را پنهان می کردند

و آذوقه در اختیارشان می گذاشتند. برخی دیگر شبکه هائی بوجود آورده بودند تا کودکان یتیم یهودی را به کشورهای بیطرف بفرستند که از مرگ حتمی نجات یابند. در آن ظلمتکده جهنمی، این یاری رسانی ها همانند بارقه امیدی بود که نشان میداد بشریت نمرده و ارزش های والای انسانی بکلی نابود نشده است.
موارد این انسان دوستی بسیار زیاد است که نمونه هائی از آنها را نقل می کنیم:
یک فرد لهستانی به نام «لئوپولد سوخا» (Leopold Socha) که در بخش فاضلاب در شهرداری شهر «لووو» (Lvov)کار می کرد، ۱۳ تن یهودی را در مجرای بلند فاضلاب شهر مدت بیش از یک سال پنهان ساخت و زندگی آنان را تأمین می کرد.
«لئوپولد» و یکی از دوستانش برای این یهودیان نگون بخت آذوقه می آوردند و همسران آن دو تن شستن لباسهای آنان را به عهده داشتند.
یک خانواده یونانی که در یکی از جزایر آن کشور می زیست ۱۴ نفر از یهودیان ایالت سالونیکی را نجات داد و آنان را در کوههای جنگلی پنهان کرد.
در هلند یک خانواده انسان دوست ۴۹ نفر یهودی را در مکان مخفی در خانه خود جای داد. پس از آنکه گشتاپو پدر خانواده را بازداشت کرد، همسرش کار خود را ترک گفت تا بتواند همه اوقات خود را برای نجات یهودیان صرف کند.

اسکار شیندلر یکی از نجات دهندگان یهودیان

والنبرگ دیپلمات انسان دوست و دلاور

یک بانوی پزشک فرانسوی که به علت مخالفت با نازی ها در آوریل ۱۹۴۲ به بارداشتگاه مرگ فرستاده شده بود، از آنجا که در داخل بازداشتگاه نیز به درمان بیماران می پرداخت، دهها نفر از دختران جوان را از فرستاده شدن به حمام های گاز خفه کننده نجات داد.

یک دیپلمات سوئدی به نام «رائول والنبرگ» (Raoul Wallenberg) که در سفارت کشور خود در مجارستان خدمت می کرد به صدها نفر یهودی گذرنامه سوئدی داد تا گشتاپو نتواند آنها را بازداشت کند (سوئد در سال های جنگ اعلام بیطرفی کرده بود). بدینسان، شمار نامعلومی از یهودیان از مرگ نجات یافتند و به سوئد منتقل شدند. «والنبرگ» تا آخرین روز جنگ در بوداپست (پایتخت مجارستان) باقی ماند. ولی کوتاه زمانی پس از ورود ارتش سرخ، مقامات شوروی او را برای بازجوئی دستگیر کردند و به مکان نامعلومی در روسیه فرستادند که علیرغم گذشت بیش از نیم قرن، هنوز از سرنوشت او اطلاعی در دست نیست.
حتی ایرانیان فرهیخته ای وجود داشتند که در نجات یهودیان اروپا از چنگال آلمان هیتلری نقش انسان دوستانه و قابل ستایشی ایفا کردند. (به بخش هفدهم مراجعه فرمائید).
یکی از آلمانی های بشر دوست که چند صد یهودی را از مرگ حتمی نجات داد «اوسکار شیندلر» (Oskar Schindler) نام داشت که فیلم «فهرست شیندلر» ماجرای زندگی او را به روی پرده سینما آورد.
«شیندلر» یک عضو حزب نازی بود که پس از اشغال لهستان، به شهر کراکو (Krakow) آمد تا در آنجا بتواند ثروت اندوزی کند. او کارخانه ای را که در حال ورشکستگی بود به قیمت ارزان خریداری کرد و یهودیان نگون بختی را که تشنه کار بودند، با مزدی بسیار اندک در آنجا به کار گرفت. «شیندلر» پس از آنکه رنج و عذاب یهودیان و مظلومیت آنان را به چشم دید، دچار تحول روحی شد و درصدد نجات کارگران خود برآمد. او بر شمار کارگران یهودی خود به تعدادی بیش از حد افزود و با پرداخت رشوه به فرمانده آلمانی بازداشتگاه مرگ، آنها را پیش خود نگاه داشت و سپس آنان را به یک اردوگاه کار اجباری منتقل ساخت که اکثر افرادی که در فهرست این انتقال بودند از مرگ نجات یافتند. «شیندلر» بابت این انسان دوستی مورد تجلیل قرار گرفت و پس از آنکه در سال ۱۹۷۴ درگذشت، در اورشلیم به خاک سپرده شد.
آن چه به اختصار گفته شد، تنها ماجرای شمار اندکی از غیریهودیان اروپاست که به ارزش های والای انسانی پای بند بوده و برای نجات یهودیان جان خود را به خطر انداختند. انسان دوستان بسیار دیگری بودند که اقدامات بزرگ منشانه آنها در این مختصر نمی گنجد.
موزه «ید و شم» در اورشلیم که اسناد و آثار جنایات نازیها در آنجا نگاهداری میشود، بسیاری از این انسان دوستان را که هنوز زنده بودند به اسرائیل دعوت کرد و به تجلیل از آنان پرداخت و نشان افتخار به آنها اهدا کرد.

بخش هفدهم
ایرانیان انسان دوست

در دوران سیاه جنایات نازی علیه یهودیان، که برای همیشه به عنوان یک لکه ننگ بر پیشانی ملت آلمان و کشورهای اروپائی و جهان باقی خواهد ماند، در میان افرادی که اصول اخلاقی و موازین انسانی را زیر پا نگذاشته و حتی با به خطر انداختن جان خود درصدد نجات شماری از یهودیان نگون بخت برآمدند، یک ایرانی فرهیخته نیز وجود داشت که دنیا آن گونه که باید هنوز از خدمات بشر دوستانه او آگاه نشده است.
از هنگام به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، تبلیغات نازی در ایران نیز گسترش یافت. نازیها و عمال آنها در این تبلیغات می کوشیدند ایرانیان و آلمانها را «هم نژاد» جلوه گر سازند و با این استناد که هر دو ملت ایران و آلمان از آریائیهای باستان هستند، تلاش میکردند ایران را به سود خود وارد جنگ کنند و یا دست کم آنکه از پیوستن ایران به ارتش متفقین جلوگیری نمایند. آنها برای انجام تبلیغات نژادپرستانه خود، بستر راحتی در ایران یافتند زیرا ملایانی وجود داشته و دارند که به نام دین، یهودی را نجس می خوانند و به او به نظر تحقیر می نگرند و درگذشته یهودیان در اثر تحریکات دینی و طمع ورزیهای دون صفتان مورد آزار قرار گرفته بودند و اموالشان مصادره شده بود.
حکومت ایران در آن هنگام نیز بنا بر ملاحظات سیاسی و غیرسیاسی گرایش های خطرناکی به آلمان هیتلری پیدا کرده بود. ایران که به مدت بیش از دو قرن از شمال توسط امپراطوری روسیه تهدید میشد و ناچار شده بود بخشی از خاک خود را به روسیه بسپارد، و در همان حال فشار امپراطوری انگلیس را بر گرده خود احساس میکرد، از پیدایش یک ابرقدرت سوم به صورت آلمان نازی خرسند بود و امید داشت که از طریق همکاری با آن بتواند موازنه ای برای ادامه استقلال خود ایجاد کند.

زنده نام عبدالحسین سرداری قاجار در دوران خدمت در سفارت شاهنشاهی ایران در پاریس

به دنبال این ملاحظات سیاسی، و به علت تبلیغات بسیار گسترده نازی، یهودستیزی در ایران به میزان چشم گیری افزایش یافته بود- گرچه ایرانیان نوادگان کورش کبیر هستند که یهودیان را نجات داد و در تورات مقدس از او تجلیل شد.
یکی از ایرانیان فرهیخته ای که در دوران دهشتناک نازی دست کمک به سوی یهودیان دراز کرد، کنسول وقت سفارت ایران در پاریس زنده نام عبدالحسین سرداری قاجار بود- که هنوز از جزئیات این اقدام انسان دوستانه او و شمار یهودیانی که در نتیجه کمک رسانی های وی نجات یافتند اطلاعات کافی در دست نیست.

در ماه ژوئن سال ۱۹۴۰ ، کوتاه مدتی پس از آنکه هیتلر بر بخشی از فرانسه مسلط گردید و صلاح بر آن دانست که از تسخیر سراسر آن خاک در آن مرحله صرفنظر کند، اکثر دولتهای جهان به سفیران خود در پاریس دستور دادند سفارتخانه های رسمی را به منطقه تحت فرمان حکومت ویشی (حکومت ظاهرا فرانسوی، ولی دست نشانده دولت آلمان) منتقل کنند. شهر ویشی به مرکز جدید سفارتخانه ها مبدل گشت. ولی در هر سفارتخانه در پاریس فرد یا افرادی برای سرپرستی ساختمان و رسیدگی به امور جاری گماشته شدند.
آقای سرداری قاجار، در سمت کنسول، به عنوان سرپرست ساختمان سفارت، در شهر پاریس که در اشغال ارتش آلمان بود باقی ماند.
در آن ایام شمار نامعلومی از یهودیان ایرانی در پایتخت اشغال شده فرانسه میزیستند و با این خطر فوری و جدی روبرو بودند که افراد اس.اس و گشتاپو آنها را نیز همانند دیگر یهودیان فرانسوی شناسائی کرده و به مراکز تجمع یهودیان بفرستند و از آنجا با قطار راهی بازداشتگاههای مرگ کنند.
زنده نام سرداری قاجار دیپلماتی خوش مشرب و میهمان نواز بود و توانست با افسران و مأموران حکومت آلمان نازی روابط دوستانه ای برقرار سازد. او هنگامی که جان یهودیان ایرانی در پاریس را در خطر دید، با فرستادن نامه برای مقامات آلمانی این استدلال را مطرح ساخت که یهودیان ایرانی از هنگام کورش کبیر همیشه ایرانی بوده و در حمایت قوانین ایران قرار داشته اند و هیچ تفاوتی بین آنان و دیگر ایرانیان وجود ندارد- و یهودی و غیریهودی ایرانی قابل تشخیص و تفاوت نیستند.
در نامه ای که بالاخره به دست «آدولف آیشمن» رسید و او مأمور رسیدگی به آن گردید، همچنین استدلال شده بود که یهودیان ایرانی هیچ شباهتی به یهودیان اروپائی ندارند- و اصولا" آنها «موسوی» (پیرو دین حضرت موسی) بوده و یهودی محسوب نمی شوند.
خوشبختانه این شیوه استدلال آقای سرداری قاجار وحمایت او از یهودیان ایران، مقامات آلمانی را متقاعد ساخت و در نتیجه، سفیر آلمان در پاریس نامه ای برای کنسول ایران فرستاد و درآن تعهد کرد که به یهودیان ایرانی هیچ آسیبی وارد نیاید و دستورات آلمان هیتلری در مورد بازداشت یهودیان و اعزام آنان به اردوگاههای مرگ، یهودیانی را که دارای گذرنامه ایرانی هستند شامل نخواهد شد.
زنده نام سرداری قاجار به این خدمت ارزنده به یهودیان اکتفا نکرد- بلکه در سال ۱۹۴۲، هنگامی که آلمان نازی درصدد برآمد با استناد به طرح شیطانی «حل نهائی مسأله یهود» یهودیان فرانسوی را نیز به اردوگاههای مرگ بفرستد، تا آنان هم مانند یهودیان اروپای شرقی به قتل برسند، به درخواست نماینده جامعه یهودیان ایرانی در پاریس که با وی دوستی نزدیک داشت، به شمار نامعلومی از یهودیان فرانسوی نیز گذرنامه ایرانی اعطا کرد تا از مرگ نجات یابند.
این اقدام انسان دوستانه از آنجا امکان پذیر گردید که خوشبختانه شماری گذرنامه های خالی در بخش کنسولی سفارت ایران در پاریس باقی مانده بود و زنده نام سرداری قاجار با به عهده گرفتن خطر مجازات های اداری و احتمالی، این گذرنامه ها را به نام شماری از یهودیان فرانسوی که با خطر بازداشت و اعزام به اردوگاههای مرگ روبرو بودند صادر کرد و در اختیار آنان گذاشت.
عبدالحسین سرداری قاجار که از خدمات کورش کبیر به ملت یهود آگاهی داشت، می دانست که از نظر اخلاقی و حتی اداری نه تنها تخلفی مرتکب نشده، بلکه در واقع در راستای انسان دوستی دولت ایران عمل کرده که خود را وارث راستین پایه گذار امپراطوری هخامنشی میداند.
پس از آنکه ارتش متفقین وارد ایران شد (تا از طریق آن کشور کمکهای گسترده تسلیحاتی و خوراکی خود را به اتحاد شوروی برساند که به شدت با ارتش آلمان هیتلری درگیر بود)، سفیر ایران در ویشی (آقای انوشیروان سپهبدی- که همسرش خواهر آقای سرداری بود) آنجا را ترک گفت و آقای سرداری به عنوان تنها سرپرست منافع ایران در پاریس باقی ماند- ولی ارتباط با تهران به طور کامل قطع شده بود.

یکی از افرادی که در نتیجه اقدامات بشر دوستانه آقای «سرداری قاجار» نجات یافت آقای «ابراهیم مرادی» نام دارد که در تابستان سال ۲۰۰۶ در سن ۹۲ سالگی در لوس آنجلس چشم از جهان فرو بست.
فرد دیگری که به کمک او از چنگال گشتاپو نجات یافت یکی از وارد کنندگان معروف خاویار ایران به نام پطروسیان بود که با جنبش زیرزمینی مقاومت ملی فرانسه همکاری داشت و به این علت گشتاپو میخواست او را بازداشت و مجازات کند.
آقای سرداری قاجار مدتی پس از جنگ جهانی سمت کاردار سفارت ایران در بروکسل را به عهده گرفت و در سال های دهه پنجاه میلادی به عضویت شرکت ملی نفت ایران درآمد و در سال ۱۹۸۱ در لندن چشم از جهان فروبست.

آقای فریدون هویدا پسر برادر زنده نام عبدالحسین سرداری قاجار لوح تقدیر را از رئیس موزه تولرانس (مدارا) در لوس آنجلس دریافت می کند. فرد دست چپ آقای ابراهیم مرادی یکی از صدها نفر نجا ت یافتگان ایرانی و غیر ایرانی آن فرد انسان دوست و جاوید است.

آقای فریدون هویدا که زنده نام عبدالحسین سرداری دائی او بود- و بخشی از مطالب بالا با استناد به نوشته های وی نگارش یافته، در ادامه خاطرات خود می نویسد: در سال ۱۹۴۸ هیأتی از جانب سران جامعه یهودیان ایران به پاریس رفت و به پاس خدمات انسان دوستانه آقای سرداری، لوح تقدیری که از نقره ساخته شده بود به وی اهدا کرد.
در موزه «ید و شم» در اورشلیم که شامل اسناد و آثار جنایات نازیها علیه یهودیان است، کپی برخی از مکاتبات آقای سرداری با مقامات آلمانی نگاهداری می شود.
در ماه آوریل ۲۰۰۴ که مصادف با شصتمین سالگرد انتقال بیش از نیم میلیون نفر یهودیان مجارستان به اردوگاههای مرگ و مصادف با یادروز قربانیان جنایات نازیها بود، کانون «سیمون ویزنتال» (مرکز پژوهش های علمی درباره دوران هولوکاست- که به یاد شکارچی نازیها نامگذاری شده است) از عبدالحسین سرداری قاجار تجلیل به عمل آورد و لوح تقدیر از وی به آقای فریدون هویدا اهدا گردید.
آقای فریبرز مختاری، پژوهشگر و استاد دانشگاه مقیم واشنگتن که در حال نگارش کتابی درباره این ایرانی فرهیخته است ارزیابی می کند که زنده نام سرداری چند صد نفر ایرانی و یهودی غیر ایرانی را از چنگال گشتاپو و اعزام آنان به اردوگاههای مرگ آلمان نازی نجات داده است. آقای مختاری در کتاب خود که قرار است در ماههای آینده انتشار یابد، اسامی چندین نفر از نجات یافتگان را که خود وی با آنان و خانواده هایشان سخن گفته ذکر کرده است.

فصل هیجدهم
پایان فاجعه

قدرت آلمان نازی و اشغالگری های آن تا زمستان سال ۱۹۴۲ به اوج خود رسید. هیتلر قول داده بود که رژیم پاک آریائی، «که در آن افراد نژاد پست چون یهودیان، کولی ها، کمونیست ها و آزاد اندیشان وجود نداشته باشند!»، یک هزار سال دوام خواهد آورد. ولی قدرتی که پایه های آن بر ستمگری و جنایت نهاده شده بود، پیش از آغاز بهار سال ۱۹۴۳ در مسیر قهقرائی گام گذاشت که به انهدام این رژیم جهنمی انجامید.

نازیها به هر شهر و دهکده ای میرسیدند، یهودیان را در نقطه ای متمرکز ساخته و سپس با قطار به اردوگاههای مرگ میفرستادند

در واقع زمان پیوستن ایالات متحده به ارتش متفقین برای سرکوب نازیسم را میتوان سرآغاز مرگ هیتلر نامید و شکست نازی ها در نبرد العلمین (در شنزارهای بین لیبی و مصر در آفریقای شمالی) در سال ۱۹۴۲ مسیر جنگ را به زیان هیتلر تغییر داد. پس از آن شکست ننگین ارتش نازی در نبرد بر سر اشغال استالینگراد در فوریه سال ۱۹۴۳ بود که ضربات بیشتری بر رؤیاهای جنون آمیز هیتلر وارد آورد.
هجوم ارتش متفقین به ایتالیا در تابستان ۱۹۴۳ یکی از نشانه های نزدیک بودن فروپاشی حکومت هیتلری بود. «موسولینی» دیکتاتور ایتالیا یار و هم پیمان هیتلر محسوب می شد. ولی پارتیزان های ایتالیا با کمک فعال ارتش متفقین به پا خاستند و او را برانداختند و به کیفر اعمالش رساندند.
در تابستان ۱۹۴۴ (ماه ژوئیه) ارتش متفقین از خاک بریتانیا در ناحیه نورماندی فرانسه نیرو پیاده کرد تا با کمک جنگ افزارهای زیادی که از ایالات متحده دریافت کرده بود، و به کمک فعال سربازان آمریکائی، به مصاف ارتش آلمان بشتابد.
هر یک از نبردهائی که نام بردیم، ضربه دردناکی بر پیکر ارتش آلمان وارد آورد. ولی در همان حال که شهرهای آلمان مرتبا توسط نیروهای متفقین بمباران می شد و سربازان متفقین در سواحل فرانسه پیاده شده و به سوی خاک آلمان به راه افتاده بودند و با آنکه ارتش سرخ به پیشروی از شرق به سوی آلمان ادامه می داد، و احتمال مرگ رژیم هیتلری از افق دور دست به چشم می خورد، آلمان ها همچنان به کشتار یهودیان در اردوگاههای مرگ ادامه می دادند. آنها چنان در انجام این مأموریت جهنمی تعصب داشتند که حتی در روزهای پیش از تسلیم ارتش آلمان بر دامنه کشتارها افزودند و یهودیانی را که با شنیدن خبر نزدیک شدن ارتش متفقین قصد فرار از اردوگاهها را داشتند به رگبار گلوله بستند.

سربازان ارتش سرخ در آوریل ۱۹۴۵ پرچم اتحاد شوروی را بر فراز پارلمان آلمان به اهتزاز در میآورند

در نخستین ماههای سال ۱۹۴۵ هجوم گسترده نیروهای متفقین برای اشغال آلمان و به زانو درآوردن ارتش هیتلر آغاز شد که به تصرف برلین پایتخت آلمان انجامید. هیتلر ناچار به خودکشی شد و آخرین آثار مقاومت آلمان نازی در هم شکست و جنگ جهانی دوم پایان یافت.
صدها هزار نفر یهودیانی که در دهها اردوگاه مرگ، هنوز توانسته بودند زنده بمانند، توسط سربازان متفقین آزاد شدند. سربازان در برابر خود در واقع اسکلت های متحرکی یافتند که برق زندگی در چشمان آنان دیده نمی شد. افرادی بسیار لاغر و بیمارگونه بودند که توان لبخند زدن نداشتند.
اجساد هزاران نفر مرد و زن و کودکی که زندانبانان آلمانی شتابزده آنان را پیش از فرار خود به قتل رسانده بودند، محوطه اردوگاههای را پر کرده بود. آنانی که زنده مانده بودند اجساد عزیزان خویش را در برابر چشم خود می دیدند. انبارهای اردوگاهها از موی سر کشته شدگان و یا عینک های آنان و دندان های طلا و حتی کفش ها و چمدان های پر یا خالی مملو بود. آلمانی ها که به نظم و ترتیب علاقه ای جنون آمیز داشتند، همه چیز را بطور جداگانه در انبارها نگاهداری میکردند.
در میان نیروهای متفقین، سربازان یهودی بسیاری وجود داشتند که از دیدن همکیشان مصیبت زده خود، با آنکه از مرگ جسته بودند، به تلخی اشک می ریختند. حتی سربازان غیریهودی نیز از دیدن این همه فاجعه و جنایت گریه می کردند.
یهودیان آزاد شده جائی برای رفتن نداشتند. آنها خانه و زندگی و عزیزان و اثاثیه و دارائی خود را کاملا از دست داده بودند و از خود می پرسیدند آیا هنوز در دنیا افرادی وجود دارند که قلب یک انسان واقعی در سینه آنها می تپد؟

یهودیان نجات یافته از اردوگاههای مرگ نازی، به یکدیگر کمک می کنند از آن جهنم خارج شوند

هنگامی که سربازان متفقین وارد اردوگاههای مرگ شدند، دیدن اجساد پراکنده آنها را تکان داد

بخش نوزدهم
آغازی دیگر

با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم، از میان هشت میلیون نفر یهودیانی که در اروپای اشغال شده زندگی می کردند، تنها دو میلیون نفر جان سالم بدر برده بودند- زیرا حدود شش میلیون نفر دیگر در بازداشتگاههای مرگ، در کوره های آدم سوزی، و در جریان کشتارهائی که سربازان آلمانی و یا عمال آنها در سراسر خاک اروپا به راه انداخته بودند جان باختند.
هزاران نفر کودک و نوجوان یهودی هنگام آزادی اردوگاهها زنده مانده بودند. ولی اکثر قریب به اتفاق آنان پدر و مادر و دیگر بستگان خود را در اردوگاهها از دست داده و یتیم شده بودند.
سازمانهای یهودی جهان که با پایان جنگ از ابعاد دهشتناک کشتار و جنایات نازی آگاه شدند، با سرعت خود را برای کمک به نجات یافتگان و کودکان و نوجوانان زنده مانده آماده ساختند. برای کودکان یتیم مراکز ویژه ای برپا شد و تلاش به عمل آمد که ضربه روحی آنان را التیام بخشید. هزاران کودک یهودی نیز توسط مسؤولان صومعه های مسیحی به آنجا برده شده و اوراق هویت جعلی به آنان داده شده بود تا افراد اس.اس و گشتاپو نتوانند آنان را شناسائی کنند.

شماری از یهودیان نجات یافته از اردوگاههای مرگ از میان جنگلها به سوی آینده پناهگاهی جدید

بسیاری از یهودیان نجات یافته، که اهل شوروی ، لهستان، مجارستان و یا کشورهای دیگر بودند، هنگامی که با رنج بسیار به شهر یا آبادی خود بازگشتند، مورد هجوم اوباشان محلی قرار گرفتند که تصور می کردند این نگون بختان آمده اند تا خانه و اموال خود را که برخی اهالی محلی بر آن مسلط شده بودند بازپس بگیرند.

در برخی از این کشورها، هنوز گروههای یهودستیز فعالیت می کردند و در شهرک ها و روستاها به گردش می پرداختند و هر یهودی نجات یافته ای را که شناسائی می کردند به فجیع ترین شیوه به قتل می رساندند.
بسیاری از این یهودیان مصیبت زده دیگر حاضر نبودند در سرزمین هائی زیست کنند که این چنین به آنان جفا و ستم روا می دارند. شمار زیادی از آنان (به ویژه جوانان) دریافتند که تنها در سرزمین پدری خود (ארץ ישראל- ارتس ییسرائلEretz Israel) است که می توانند زندگی و شرف و آزادی و استقلال خود را باز یابند.
در آن سال ها سرزمین اسرائیل هنوز در قیمومت بریتانیا بود که دروازه های این سرزمین را بسته و تنها به شمار محدود و معدودی از یهودیان اجازه میداد به خاک پدری باز گردند.

شماری از بازماندگان جنایات نازیها با یک کشتی کوچک و کهنه به سواحل اسرائیل رسیده اند

ولی آنانی که از جنایات نازی جان سالم بدر برده و مصمم بودند زندگی خود را از نو بنا کنند، مبارزه پیگیری را علیه این سیاست دولت فخیمه انگلیس آغاز کردند و به یک تلاش بین المللی دست زدند تا بتوانند به خانه پدری و تنها سرزمینی باز گردند که حاضر بود آنان را با آغوش باز بپذیرد.
هزاران نفر از این یهودیان آواره، با پای پیاده و از طریق جنگل ها و با گذشتن از مرزها، خود را به نقاطی می رساندند که از جانب تلاشگران یهودی که از سرزمین اسرائیل به این مأموریت فرستاده شده بودند تعیین شده بود تا از آنجا با کشتی رهسپار خاک اسرائیل شوند.
با آنکه با پایان گرفتن جنگ، کشورهای جهان از ابعاد جنایاتی که آلمان هیتلری علیه یهودیان مرتکب شده بود آگاه گردیدند، ولی هنوز دروازه های خود را همچنان به روی آوارگان یهودی بسته بودند. ایالات متحده تنها به شمار کمی از نجات یافتگان که بستگانی در آمریکا داشتند اجازه مهاجرت داد. حتی کشورهای مهاجرپذیر نیز اکثرا ترجیح می دادند آوارگان غیریهودی را در خاک خود بپذیرند.
این یهودیان آواره از سال ۱۹۴۵ (که جنگ به پایان رسید) تا سال ۱۹۴۸ (که قیمومت انگلیس بر خاک اسرائیل باطل شد)، با کمک کشتی های قدیمی و حتی قایق های بزرگ، با دشواری های بسیار خود را از بنادر اروپا به سواحل سرزمین اسرائیل می

رساندند. برخی از آنان موفق می شدند با استفاده از تاریکی شب خود را به ساحل برسانند. ولی در اکثر موارد نیروی دریائی انگلیس این کشتی ها را قبل از آنکه به ساحل نزدیک شوند شناسائی می کرد، آنها را از حرکت بازمی داشت و سرنشینانشان را به زور به اردوگاهی در قبرس می فرستاد تا نتوانند خود را به اسرائیل برسانند.
دولت بریتانیا چشمان خود را به روی رنج و محنت این بازماندگان اردوگاههای مرگ نازی بسته بود!

دولت قیم بریتانیا با توقیف کشتی اکسدوس، به بازماندگان جنایات نازیها اجازه پیاده شدن نمی دهد

با اینهمه، از میان ۳۰۰ هزار نفر نجات یافتگان یهودی جنگ و بازماندگان اردوگاههای مرگ، حدود ۷۰ هزار نفر توانستند علیرغم همه محدودیت ها و ممنوعیت هائی که از جانب حکومت قیم انگلیس وضع شده بود، به خاک اسرائیل وارد شوند تا بتوانند زندگی آزاد و شرافتمدانه ای را از نو آغاز کنند.

بخش بیستم
جنایت و مکافات

ماهها پیش از آنکه جنگ جهانی دوم به پایان برسد، و از هنگامی که احساس شد ارتش آلمان در سراشیب اضمحلال قرار گرفته، سران دولت های متفقین اعلام کردند که جنایتکاران جنگی را به کیفر اعمال خود خواهند رساند. با پایان گرفتن جنگ، و برای نخستین بار در تاریخ بشری، یک دادگاه بین المللی توسط ایالات متحده، بریتانیا، اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه برپا شد که اصول حقوقی محاکمه و مجازات جنایتکاران جنگی را پایه گذاری کرد.
به موجب موازین اعلام شده، کسانی که در جنگ مرتکب جنایت می شوند و یا آنانی که علیه صلح به جنایت دست می زنند، و اصولا جنایاتی علیه بشریت مرتکب می گردند، باید در یک دادگاه بین المللی محاکمه شوند و به کیفر اعمال خود برسند.
کشورهای متفقین، عمدا محل برگزاری دادگاه جنایتکاران نازی را در شهر نورنبرگ (Nuerenberg) آلمان قرار دادند- زیرا نورنبرگ همان مکانی بود که دست اندرکاران آلمان هیتلری، برای نخستین بار قوانین برتری نژادی را در همایش خود در آنجا تهیه ، تدوین و اعلام کردند.

دادگاه نورنبرگ آلمان که پس از پایان جنگ شماری از جنایتکاران نازی را محاکمه و محکوم کرد

۲۲ تن از فرماندهان و سیاستمداران ارشد آلمان نازی در دادگاه نورنبرگ با هم محاکمه شدند که اکثر آنها به مرگ محکوم گردیدند. شماری از متهمین اهل اتریش، ولی اکثر آنها اهل آلمان بودند.
دادگاه مدت چهار سال به کار خود ادامه داد- و تا سال ۱۹۴۹ جمعا ۶۵۱ ر۳۱ نفر از جنایتکاران نازی مورد محاکمه قرار گرفتند. ولی هزاران تن هم موفق به فرار شدند و با

هویت جعلی در کشورهای دیگر (به ویژه در آمریکای جنوبی) استقرار یافتند و توانستند از مجازات بگریزند.
یک سازمان یهودی به رهبری «سیمون ویزنتال» به تعقیب و شناسائی نازی های فراری پرداخت و موفق شد صدها نفر آنها را کشف هویت کند و به کشورهای اروپائی (به ویژه آلمان) فشار آورد آنها را محاکمه و مجازات کنند.

آدولف آیشمن در دادگاه اورشلیم با گوشی ترجمه

کشور نوپای اسرائیل نیز به نوبه خود در این تلاش سهیم گردید و «داوید بن گوریون» (דוד בן-גוריון David Ben-Gurion) پایه گذار کشور نوین اسرائیل و نخست وزیر آن دستور داد ابرجنایتکار نازی موسوم به «آدولف آیشمن» (Adolf Eichmann) را که مسؤول فرستادن یهودیان اکثر کشورهای اروپائی به اردوگاههای مرگ بود بیابند و او را برای محاکمه به اسرائیل بیاورند.
مأموران اطلاعاتی اسرائیل «آیشمن» را در آرژانتین شناسائی کردند و او را دستگیر ساخته و مخفیانه به اسرائیل آوردند. این دستاورد اطلاعاتی هیاهوی بزرگی در دنیا به راه انداخت.
محاکمه «آیشمن» در دادگاه اورشلیم در حضور صدها خبرنگار و تماشاچی، و با شرکت دهها نفر شاهدان جنایات نازی ها به مدت بیش از یک سال ادامه یافت.
رسانه های گروهی جهان و مردم دنیا نسبت به روند این محاکمه توجه زیاد نشان دادند و جزئیات جنایت نازی ها به تفصیل در جهان انعکاس یافت.
(نویسنده این سطور، به عنوان گزارشگر روزنامه «کیهان تهران»، در جلسات محاکمه به طور منظم حضور داشت).
محاکمه «آیشمن» در اورشلیم، برای نخستین بار پس ازدادگاه نورنبرگ امکان داد که جزئیات جنایات نازی ها با ارائه اسناد و مدارک غیرقابل انکار به آگاهی افکار عمومی دنیا برسد- و اسرائیل به عنوان نماینده یهودیان جهان سهم خود را در محاکمه و مجازات آنانی که علیه قوم یهود تکان دهنده ترین جنایات تاریخ را مرتکب شده اند ایفا کند.

دادگاه اورشلیم در ۱۵ دسامبر ۱۹۶۱ «آیشمن» را به جرم جنایاتی که مرتکب شده بود به مرگ محکوم کرد. این ابرجنایتکار نازی، با نوشتن نامه برای رئیس جمهوری اسرائیل و با ابراز ندامت از اعمال پلید خود درخواست بخشایش کرد- که رد شد.
در نخستین روز از ماه ژوئیه ۱۹۶۲ حکم اعدام «آیشمن» به اجرا درآمد، جسد او در کوره سوزانده شد و خاکسترش را در خارج از سواحل اسرائیل در آبهای دریای مدیترانه پراکنده ساختند تا اثری از او باقی نماند. در پایان باید یادآوری کرد که «آیشمن» نخستین و آخرین فردی بود که در اسرائیل اعدام شد.

محاکمه آدولف آیشمن در «تالار ملت» در اورشلیم بار دیگر دنیا را با جنایات فجیع نازیها آشنا کرد

داستان یک شعر

یکی از تکان دهنده ترین جنبه های هولوکاست آثاری است که برخی از قربانیان جنایات نازیها از خود باقی گذاشته اند. این آثار شامل نقاشیها، مجسمه ها، اشعار، داستانها و شیوه های دیگر بیان هنری است که بنیاد "ید و شم" در طول سالهای فعالیت خود توانسته است برخی از آنها را گردآوری کند و همچنان به این تلاش ادامه می دهد.
شعری که به عنوان نمونه در اینجا به نظر شما می رسد، سروده کودک خردسالی است که در گتو (محله یهودیان) در شهر لودج در سال ۱۹۴۳ نوشته است. این کودک هنگام آغاز جنگ جهانی دوم (سال ۱۹۳۹) تنها ۹ سال داشت و از هنگامی که ارتش نازی سرزمین آنها را به تصرف درآورد، یهودیان را در گتو زندانی ساخت و به آنها اجازه خروج نمی داد. این کودک در شعر خود رویاهای خویش را به زبان ساده بیان می کند:

«رویا»

وقتی بزرگ بشم، بیست ساله بشم،
میرم و تو دنیا گردش می کنم
میشینم توی اون پرنده ی موتوردار
بالا و بالای آسمون میرم
میپرم، چرخ میزنم، بالا میرم
بالا و بالای آسمون میرم
بالای دنیای دوردست و قشنگ
ار روی آبها و رودخونه ها میگذرم
تو اوج آسمونا میشکفم
ابر میشه خواهرم، باد میشه برادرم
رو نیل و فرات چه شوقی میکنم
وقتی اهرام و ابوالهول را می بینم،
از کهن مصر الهه ایزیس
به نیاگارای پرخروش میرسم
یهوئی غرق میشم تو شنهای داغ و خیس
از تبت به صخره های سر به فلک
رو سرزمین سحر و جادوها
از هوای شرجی جزیره ها
با یه چرخ میرم رو کوههای پربرف
میگذرم تند و سریع از جزایر کانگروها
و از فراز شهر متروک پومپیا
روی سرزمین مقدس تورات
و روی دشتهای هومر مشهور
میگذرم آروم و یه کمی مسرور
از بوی عطر دنیا پر میشم
تو اوج آسمونا شکوفا میشم
ابر میشه خواهرم، باد میشه برادرم
سروده: ابرامک کوپلوویچ
ترجمه: کمال پنهازی

سراینده این شعر رویائی که آن را در سن ۱۳ سالگی سرود، کوتاه مدتی پس از آن همراه با خانواده اش توسط نازیها به اردوگاه مرگ آشوویتس فرستاده شد و به قتل رسید. سالها پس از پایان جنگ، برادر ناتنی اش الیعزر گینفلد دفتر اشعار ابرامک را یافت و سروده های او را انتشار داد

برگرفته از سایت ید وشم
http://www.yadvashem.org